

جستارهایی در باب مواجهه فکری مجتهدان شیعه

با لایه‌های نرم‌افزاری مدرنیته در ایران

(از قاجاریه تا عصر انقلاب اسلامی)

علی علوی سیستانی^۱

◆ چکیده

غرب جدید در ایران معاصر یا به تعبیری مدرنیته و یا به تشبیه بومی ما، ضحاک ماردوشی که نزدیک به دو‌یست سال مغز جوانان ما را می‌خورد! در سه مرحله و هر بار با چهره‌ای متفاوت وارد شده است: نخستین چهره آن، چهره تبلیغی - مسیحی آن می‌باشد که قریب به سیصد سال (از عصر صفویه تا ابتدای قاجار) به شکل فعال و پس از آن به صورت نیمه‌فعال بوده است. دومین چهره آن، چهره سیاسی، نظامی و اقتصادی آن می‌باشد که از ابتدای قاجار تا آستانه مشروطه به شکل فعال بوده و پس از آن نیز

۱. محقق و پژوهشگر تاریخ معاصر ایران.

به شکل نیمه فعال ادامه یافته است. سومین چهره آن، چهره فکری - نرم افزاری غرب می باشد که از آستانه مشروطه تا انقلاب اسلامی به شکل فعال بوده است. مواجهه مجتهدان شیعی با چهره فکری - نرم افزاری غرب در سه مرحله بوده است: در مرحله نخست (از ابتدای قاجار تا آستانه مشروطه)، غرب فکری، صرفاً توصیف شده (غرب شناسی توصیفی)؛ در مرحله دوم (قبل و بعد مشروطه) غرب فکری به ارزیابی و چالش کشیده شده (غرب شناسی انتقادی) و در مرحله سوم (عصر انقلاب اسلامی) در برابر غرب فکری، طرحی اثباتی ارائه شده است (غرب شناسی اثباتی). نوشتار حاضر به مرحله نخست از مواجهه جریان دینی با غرب فکری می پردازد.

کلیدواژه ها: غرب، عالمان شیعه، غرب شناسی، غرب گرایی، دین گرایان

◆ مقدمه

الف) بررسی تطبیقی غرب شناسی جریان دین گرا و جریان غرب گرای دیوان سالار

از زمان حضور غرب استعماری در ایران، افراد و گروه های متفاوتی درباره آن اتخاذ موضع کرده اند. عمده این موضع گیری ها گرفتار افراط یا تفریط بوده است و به همین دلیل، یا به شیدایی و دلدادگی و یا به نفی کامل آن - حتی وجوه مثبتش - انجامیده است. در این میان، قضاوت علمای شیعه درباره غرب، هر چند در ابتدا بسیار محتاطانه و به همین علت، کند بوده است، اما از اتقان و انسجام بیشتری برخوردار بوده است. این نگاه که در ابتدا ناظر به رویه سطحی و بیرونی غرب (رویه استعماری و تکنیکی آن) بوده است، نگاهی جزئی و نه کلی و نیز نگاهی اجمالی و نه سطحی، به غرب می باشد. دلیل این جزءنگری و اجمال بینی این است که اساساً در این مرحله تاریخی، غرب به تمامه (با تمام حیثیات و ابعادش) در کشور ما وارد نشده است تا امکان شناخت تام و تمام آن باشد.

اساساً ورود غرب به ایران، ورودی تدریجی بوده است؛ درست مثل حیوانی که به آرامی از دربی وارد حیاطی شود؛ در یک مرحله تنها سر حیوان از درب، داخل آمده است. اگر در این مرحله از کسی پرسند این چیست؟ آن کس در بهترین وجه ممکن تنها می تواند بگوید حیوانی

است که دارای دو گوش، دو چشم و... می‌باشد، چنین شخصی به هیچ وجه نمی‌تواند توضیحی در خصوص دم، شکم و پاهای این حیوان بدهد. دلیل این امر، نه ضعف شخص در شناخت این حیوان، بلکه فقدان وجود خارجی حیوان در ظرف تاریخی‌ای می‌باشد که شخص خاص در آن ظرف تاریخ مورد پرسش درباره آن حیوان قرار گرفته است. تنها راه برای دادن توضیح درباره شکم و دم و... این حیوان، انتظار تاریخی به امید بیشتر داخل حیطه آمدن آن است. غربی که در ابتدای قاجار با آن روبه‌رو بوده‌ایم، غربی است که بخشی از آن وارد کشور ما شده است. به عبارت دیگر؛ در این مرحله تاریخی، تنها برخی از لایه‌های غرب (بیشتر لایه‌های مذهبی، سیاسی و نظامی آن) خود را نزد ما عیان کرده است و لایه‌های اقتصادی و فکری (نظری و تئوریک) آن در فواصل زمانی بعدی جلوه یافته است. از همین رو، توضیح عالمان دینی از غرب در این مرحله تاریخی، ناظر به بخشی از آن است و به همین علت، از آن تحت عنوان شناخت جزئی غرب یاد شده است.

از سوی دیگر؛ شناخت عالمان دینی از غرب در این مرحله تاریخی، علاوه بر اینکه جزئی است، اجمالی نیز می‌باشد. دلیل این امر نیز، نه ضعف آنان در شناخت صحیح غرب، بلکه این است که اساساً حرکت انسان‌ها در هر موردی از اجمال به تفصیل به تبع نیاز تاریخی آن است و زمینه عینی بیشتر اختراعات و ابداعات نیز وجود نیازهای تاریخی بشر بوده است؛ بدین معنی که انسان‌ها نخست احساس گرما کرده و سپس کولر ساخته‌اند، همچنان‌که نخست احساس سرما کرده و سپس بخاری ساخته‌اند نه اینکه ابتدا کولر و بخاری ساخته باشند و سپس با چیزی به نام گرما و سرما آشنا شده باشند. احساس و درک هر چه بیشتر یک چیز نیز زمینه را برای شناخت بیشتر آن مهیا می‌کند. پدیده غرب نیز از این قاعده مستثنی نمی‌باشد. به عبارت دیگر؛ تشدید درگیری با یک پدیده، مستلزم تجهیز قوی‌تر می‌باشد. به میزانی که غرب در ساحت اجتماعی ایران حضور تاریخی می‌یابد، به همان اندازه می‌تواند برای عنصر ایرانی مسأله باشد. چون از زمان صفویه به این سو، حضور غرب در ایران، سیر اشتدادی داشته است، میزان آگاهی عنصر ایرانی از آن نیز سیر تکاملی داشته است. به طور

مشخص، لااقل از زمان ورود چهره دوم غرب به ایران، دو طیف نگاه مختلف به آن وجود داشته است؛ یک طیف از جانب جریان دینی و یک طیف از جانب جریان غرب‌گرای دیوان‌سالار. با نگاهی تاریخی به نتایج غرب‌شناسی دو طیف مذکور، تفاوتی آشکار میان آن دو می‌یابیم؛ اولاً طیف نخست - دین‌گرایان - همواره نوعی نگاه استقلالی به غرب داشته است؛ بدین معنی که حتی آن‌گاه که به این نتیجه رسیده است که باید با غرب کنار آمد و آن را پذیرفت، در رسیدن به این نتیجه مستقل عمل کرده است. طیف دین‌گرا همواره نسبت موقف و افق خود را با تکیه بر مبانی اصیل دینی تعیین کرده است، هر چند ممکن است در فهم و تفسیر این مبانی آن‌قدر اختلاف نظر داشته باشند که در نتیجه به دو دیدگاه کاملاً متضاد برسند. در مقابل، طیف دوم - غرب‌گرایان دیوان‌سالار - همواره نوعی نگاه تقلیدی و غیر استقلالی به غرب داشته است؛ بدین معنی که حتی آن‌گاه که به این نتیجه رسیده است که نباید با غرب کنار آمد و آن را در بست پذیرفت، در رسیدن به این نتیجه غیر مستقل عمل کرده است. ژان پل سارتر در خصوص چگونگی تقلید روشنفکران جهان سوم از روشنفکران غرب می‌نویسد:

ما رؤسای قبایل، خان‌زاده‌ها، پولدارها و گردن‌کلفت‌های افریقا و آسیا را می‌آوردیم چند روزی در آمستردام، لندن، نروژ، بلژیک و پاریس می‌چرخانیم، لباس‌هایشان عوض می‌شد، روابط اجتماعی تازه‌ای یاد می‌گرفتند، گاه یک ازدواج اروپایی می‌کردند یا به شکل اروپایی ازدواج می‌کردند و زندگانی مبلمانی تازه، مصرف اروپایی و آرایش تازه یادشان می‌دادیم و آرزوی اروپایی شدن را در دل‌هایشان به وجود می‌آوردیم. بعد اینها را به کشورهای خودشان می‌فرستادیم. کدام کشورها؟ کشورهایی که در آنها برای همیشه به روی ما بسته بود، ما در آنها راه نداشتیم، ما نجس بودیم، ما دشمن بودیم، از ما می‌هراسیدند. روشنفکرهایی که درست کرده بودیم، فرستادیم به کشورهایشان. بعد، از آمستردام، از بلژیک و از پاریس فریاد می‌زدیم: «برادری، انسانیت». بعد می‌دیدیم پژواک صوت ما از نقاط دوردست افریقا، از گوشه‌ای از خاور نزدیک، خاورمیانه، خاور دور و شمال افریقا، از دهان همین روشنفکرها، عین سوراخ آب حوض پس می‌آید. هر

وقت ساکت می‌شدیم، آن سوراخ‌های حوض هم ساکت بودند. هر وقت حرف می‌زدیم، انعکاس وفادارانه و درست صوت خودمان را از حلقوم‌هایی که ساخته بودیم، می‌شنیدیم. مطمئن شده بودیم که این روشنفکران هرگز کوچک‌ترین حرفی برای زدن بجز آنچه در دهانشان می‌گذاشتیم ندارند، بلکه حتی حق حرف زدن را از مردم خودشان هم گرفته‌اند.^۱

شناخت عالمان دینی از غرب در این مرحله تاریخی، علاوه بر اینکه جزئی است، اجمالی نیز می‌باشد. دلیل این امر نیز، نه ضعف آنان در شناخت صحیح غرب، بلکه این است که اساساً حرکت انسان‌ها در هر موردی از اجمال به تفصیل به تبع نیاز تاریخی آن است و زمینه عینی بیشتر اختراعات و ابداعات نیز وجود نیازهای تاریخی بشر بوده است.

ثانیا طیف نخست - دین‌گرایان - بر این اعتقاد بودند که یک تمدن، سه لایه «نظری - تئوریک»، «ادبیات - هنر» و «تکنولوژی - ابزار محسوس» دارد و برای شناخت آن می‌توان از هر یک از این سه لایه شروع کرد، مشروط به اینکه نسبت آن لایه با دو لایه دیگر لحاظ شود. آنان با چنین باوری، در نخستین مواجهه خود با چهره استعماری (سیاسی - اقتصادی) غرب، به‌طور کاملاً آگاهانه نسبت این چهره را با چهره‌های دیگر غرب مورد پرسش قرار داده‌اند. چهره استعماری غرب، چون در قالب تکنولوژی قاهر آن - و بلکه در ابتدا، بیشتر تکنولوژی نظامی آن - خود را

عیان می‌کرد، باید در ذیل لایه سوم تمدن‌ها یعنی لایه «تکنولوژی - ابزار محسوس» قرار می‌گرفت و فهم می‌شد و از آنجا که هنوز دو لایه دیگر این تمدن یعنی لایه نظری - تئوریک و

لایه ادبیات - هنر آن یا اساسا در ایران رخ عیان نکرده بودند و یا ناقص جلوه کرده بودند، عالمان شیعه نمی‌توانستند نسبت‌سنجی دقیقی میان لایه عیان شده «تکنولوژی - ابزار محسوس» (لایه سوم) و دو لایه دیگر داشته باشند. از همین‌رو، در قضاوت نهایی نسبت به تکنولوژی غربی، با احتیاط برخورد می‌کردند.^۱ این در حالی بود که نه تردید داشتند که این تکنولوژی ناشی از نوعی نگاه و مبانی خاص است و نه تردید داشتند که این تکنولوژی مظهر یک چهره غرب می‌باشد.

در مقابل، طیف دوم - غرب‌گرایان دیوان‌سالار - اساسا یا ندانستند که نباید نسبت میان مبانی نظری یک تمدن و محصولات عینی آن را نادیده انگاشت و یا نظر به فقدان بلوغ پایگاه روشنفکری در ایران - پایگاهی که مولد و محرک آنها بود - نتوانستند چنین بیندیشند. از

۱. همین نوع احتیاطها در خصوص تکنولوژی از جانب عالمان دینی باعث شده است که با بزرگنمایی و پیازداغی جریان روشنفکری، جریان دین‌گرا به عنوان جریان مخالف علم و صنعت و تکنولوژی معرفی شود. این در حالی است که مخالفت‌های موردی عالمان شیعه با تکنولوژی علاوه بر دلیل عدم امکان سنجش لایه تکنولوژیک غرب با لایه ایدئولوژیک و متافیزیک آن به دلیل ظهور تاریخی ناقص غرب در ایران تا آن زمان، دلیل مهم دیگری نیز دارد و آن این‌که در اکثر قریب به اتفاق موارد، کسانی منادیان نخست ورود تکنولوژی غرب به ایران بودند که عالمان دینی به هیچ‌وجه نمی‌توانستند به آنها اعتماد کنند. افرادی مثل ملک‌خان ناظم‌الدوله، سپه‌سالار، تقی‌زاده و... که بارها و بارها در تاریخ ایران اسناد سرسپردگی و جاسوسی و دلالتی آنها برای غرب و به ضرر مصالح دین و دنیای ملت ایران نزد علما لو رفته بود، چگونه می‌توانستند مورد اعتماد عالمان دینی قرار گیرند. شخص شرور و فاسدالعقیده و رفتاری را در نظر بگیرید که به همسایگان خود پیشنهاد تأسیس یک مؤسسه خیریه را بدهد، آیا می‌توان از عدم همکاری همسایگان با چنین شخصی، به بی‌اعتقادی و بی‌ایمانی آنان به امور خیریه معتقد شد؟ واقعیت این است که عالمان دینی، آن‌گاه که به افراد پشت صحنه این برنامه‌ها اعتماد می‌کردند یا شرایط را به گونه‌ای می‌دیدند که احساس می‌شد آنها نمی‌توانند زیاد به اهداف سوء خود برسند، نه تنها با برنامه‌های اصلاحی و توسعه و حتی مدارس نوین مخالفت نمی‌کردند، بلکه حمایت نیز می‌کردند که به عنوان مثال؛ می‌توان از تأسیس و حمایت آقاجفی اصفهانی از مدارس نوین، اعزام میرزا حسن رشدیه (پدر مدارس نوین) با هزینه میرزا آقا صادق تبریزی به لبنان برای فراگیری دروس نوین، حمایت شیخ فضل‌الله نوری از امین‌الدوله که مهره اصلی و پشت برنامه‌های انجمن معارف بود و... اشاره کرد.

همین‌رو، در اوان مواجهه با غرب، شیفته و شیدای تمام قامت آن شدند و مدتی هم که از این شیفتگی گذشت و عشق نخستین فرونشست و عیوب این قامت هویدا گشت، نتوانستند این عیوب را در نسبت با کلیت این قامت ببینند و لذا بدون اینکه به خود تردید راه بدهند، در بهترین راه حلی که به ذهنشان زد، تفکیک میان خوب و بد این قامت را پیشنهاد دادند و هیچ‌گاه ذهنشان را به پرسش از نسبت میان ظاهر و باطن غرب معطوف نکردند. آنها چه آن‌گاه که به فهم تکنولوژی غرب و چه آن‌گاه که به مطالعه در مبانی نظری آن مشغول شدند، پرسش از کلیت این تمدن را به غفلت سپردند^۱ و پس از گذشت چند قرن هم، آن‌گاه که بدان تذکار یافتند، آن را بیهوده دانستند و گاهی سخن از تفکیک میان «والد و مولود و انگیزه و انگیخته»^۲ راندند و گاهی...

ثالثاً فراز و فرودهای فعالیت‌های سیاسی، دینی و فکری عالمان دینی در خصوص غرب، هیچ‌گاه تابع متغیری از اقتضائات بسط تمدنی غرب نبوده است، بلکه در نسبت با مرحله تاریخی خود ما تنظیم می‌شده است. این در حالی است که نمودار فعالیت‌های جریان غرب‌گرای دیوان‌سالار چه آن‌گاه که منادی تکنولوژی غرب بوده و چه آن‌گاه که منادی فلسفه و مبانی نظری غرب و چه آن‌گاه که به دنبال پیاده کردن فلسفه سیاسی غرب در ایران بوده است، همواره تابع متغیری از اقتضائات بسط تمدنی غرب بوده است. بدین معنی که اگر در یک مرحله تاریخی، حضور غرب در شرق مقتضی حضور تکنولوژی آن در شرق بوده، جریان غرب‌گرای دیوان‌سالار هم منادی تکنولوژی بوده و اگر در مرحله‌ای دیگر حضور غرب در

۱. به عنوان مثال؛ عبدالکریم سروش می‌نویسد:

غرب برای ما یک کل است نه یک کلی و کل غرب وحدتی اعتباری دارد و نه حقیقی و امور اعتباری نه برخوردار از وجودند و نه از ماهیت. و همین کل است که تجزیه‌پذیر و تغذیه‌پذیر است. (عبدالکریم سروش، تفرج صنع، تهران، صراط، ۱۳۸۳، ص ۲۴۴).

۲. ر ک: همان، ص ۲۴۶. برای اطلاع از نقد ایده تفکیک میان انگیزه و انگیخته، ر ک: رضا داوری اردکانی، فلسفه در بحران، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۳، ص ۱۶۳، ۱۶۴.

شرق مقتضی حضور فلسفه غرب در شرق بوده، جریان غرب‌گرایی دیوان‌سالار هم منادی این فلسفه بوده است. این قضیه به نوبه خود، مشکلی دیگر - غیر از مشکل تقلید - بر این جریان تحمیل کرده است و آن اینکه اساسا به همین علت، غرب‌شناسی جریان غرب‌گرایی دیوان‌سالار هرگز نتوانسته است یک سیر تکاملی مشخص مثلا از اجمال به تفصیل و یا از سطح به عمق داشته باشد، این در حالی است که هم به تفصیل درباره غرب پرداخته و هم درباره لایه‌های عمیق غرب نوشته است هر چند ممکن است بسیاری از آنها باز هم ترجمه و در حقیقت، بازتاب همان روح تقلیدگرایی آن باشد. مسلما آنچه از غرب توسط این جریان در شرق گفته یا نوشته شده برای خود غربی‌ها یک سیر مشخص تکاملی داشته و به نتایج دلخواه آنها هم ختم شده است. مهم این است که جریان غرب‌گرایی دیوان‌سالار هرگز نتوانسته است با فعالیت‌های دلالتی خود برای غرب، خودش را پیدا کند^۱ و از این حیث، جریانی فاقد تاریخ، فاقد مکان و در نتیجه فاقد اصالت گشته است.^۲

۱. یکی از نویسندگان ایرانی در این خصوص می‌نویسد:

روشنفکر ایرانی - که همواره در میانه اضلاع سه‌گانه نسبت با خویشتن (ایدئولوژی و آرمان)، با مخاطب (فرهنگ و توده‌ها) و با قدرت سیاسی (حقیقت و قدرت) فهم شده است - امروز فاقد هرگونه الگویی برای ایفای نقش خویش است. او برخلاف روشنفکر جهانی - که همواره با تکیه بر یک آرمان و ایدئولوژی به مثابه زیربنای اخلاقی استدلال‌هایش به تحلیل می‌نشسته است - نه یک نوگرایی مدرن است که به آرمان‌های مدرنیته ایمان داشته باشد و نه یک سوسیالیست است که برای تحقق آرمان عدالت و برابری و پیروزی طبقه کارگر بکوشد و نه حتی یک مسلمان است تا بتواند ایدئولوژی اسلامی را پشتوانه اندیشه و عمل خود قرار دهد (بیژن عبدالکریمی، «روشنفکری ایرانی در دوره پست‌مدرن»، سالنامه همشهری (ویژه نوروژ ۱۳۸۵)، ص ۷۲).

۲. یکی از نویسندگان ایرانی در این خصوص می‌نویسد:

روشنفکر ایرانی انسانی برزخی است که در مغاک دو وضعیت تاریخی و تمدنی قرار گرفته است؛ گم‌کرده راه و سرگردان. او در حالی که از نظام باورهایش گسسته است، هنوز به نظام اندیشگی دیگری نپیوسته است. او در حالی که هنوز به جهان سنت باور دارد، اما هیچ‌گاه این جهان برایش زنده و پرشور نیست. اعتقادش به سنت، بیشتر جنبه عادت، ایستادگی و خمودگی دارد و رگه‌های عدم صمیمیت در آن دیده

علت اساسی این تفاوت میان غرب‌شناسی جریان دین‌گرا و جریان غرب‌گرای دیوان‌سالار در این است که اساساً نقطه عزیمت این دو جریان برای شناخت غرب، متفاوت بوده است؛ بدین معنی که جریان دین‌گرا حتی آن‌گاه که درباره غرب به اندیشه‌ورزی پرداخته است، نقطه عزیمت آن سنت (اسلام) بوده است ولی جریان غرب‌گرای دیوان‌سالار حتی آن‌گاه که درباره سنت سخن گفته است، نقطه عزیمت آن غرب بوده است. به عبارت دیگر؛ جریان دین‌گرا از پایگاه سنت دینی به غرب نگاه کرده است و جریان غرب‌گرای دیوان‌سالار از پایگاه غرب به سنت نگاه کرده است. از همین‌رو، یکی همواره در پارادایم سنت و دیگری همواره در پارادایم غرب حرکت کرده است. از همین‌روست که یکی از نویسندگان جریان غرب‌گرا می‌نویسد: «راهی جز چنگ زدن به دستگاه مفاهیم غربی نیست، زیرا بدون مفاهیم غربی، حتی سنتی‌ترین گروه‌های فرهنگی جامعه ایرانی، نمی‌توانند سخنی بگویند.»^۱ به عبارت دیگر؛ در نسبت میان سنت و تجدد، جریان دین‌گرا از طریق بسط سنت به تجدد رسیده است و جریان غرب‌گرای دیوان‌سالار از طریق بسط تجدد به سنت رسیده است. بر همین اساس، جریان غرب‌گرای دیوان‌سالار - برخلاف جریان دین‌گرا - هیچ‌گاه نمی‌تواند سخن از تکامل خود به میان آورد؛ زیرا همواره در سایه جریانی دیگر حرکت می‌کرده است.

رابعا غرب‌شناسی جریان دین‌گرا - نظر به پایگاه مستقلی که اتخاذ کرده است، همواره

می‌شود. او صرفاً خودش را در ورطه روزمرگی، نق‌زدن‌ها و وراجه‌های روزمره سیاسی غرق می‌کند تا پوچ و هیچ بودنش را فراموش کند. روشنفکر ایرانی فاقد زیست جهان است. آن‌چنان که نیچه یادآوری می‌کند، فقدان ثبات در اخلاقیات و ارزش‌ها، منجر به فقدان جهت و مسیر روشن می‌شود که این امر نیز، خودبه‌خود، به نوعی بدبینی، ناخوشی و افسردگی منجر می‌گردد و جهان به محلی زجرآور تبدیل می‌شود. برخلاف آنچه کارل مانهایم معتقد است که میان روشنفکر، ایدئولوژی و اتوپیا نسبتی برقرار است و نقد وضع موجود همواره بر اساس تصویری از وضع مطلوب صورت می‌گیرد و اتوپیا امید به آینده است، روشنفکر ایرانی فردی بی‌اتوپیاست یعنی نه تصویری از وضع مطلوب دارد و نه امیدی به آینده. (بیژن عبدالکریمی، همان، ص ۷۲).

۱. سید جواد طباطبایی، «تأملی درباره ایران»، دوماه‌نامه ناقد، س ۱، ش ۲ (فروردین - اردیبهشت ۱۳۸۳)، ص ۳۵.

متضمن نوعی غرب‌ستیزی نیز بوده است. دلیل این امر، همان بینونت و استقلال پایگاه جریان دین‌گرا از پایگاه غرب است نه اینکه گفته شود اساساً نسبتی که جریان دین‌گرا با غرب برقرار کرده از سنخ شناخت نبوده، بلکه از سنخ ستیز بوده است. در مقابل، غرب‌شناسی جریان غرب‌گرای دیوان‌سالار در هیچ شرایطی حتی آن‌گاه که به خود رنگ نقد و انتقاد گرفته است، متضمن غرب‌ستیزی نبوده است. راز اینکه شخصیت‌هایی چون دکتر شریعتی - که در بسیاری از مجموعه آثار وی به راحتی می‌توان نقد غرب را مشاهده کرد - همچنان محبوب جریان غرب‌گرای دیوان‌سالار و حتی خود غربی‌ها هستند، در همین نکته نهفته است که اساساً نقدهای چنین افرادی بیش از آنکه نقدهای برون‌پارادایمی باشند، درون‌پارادایمی هستند؛ بدین معنی که این نقدها در اکثر موارد، به دنبال اثبات چیزی در درون همان پارادایم غرب و نه چیزی در خارج از آن هستند. آنها حتی آن‌گاه که سخن از «بازگشت به خویش» می‌رانند، منظورشان از خویش، خویشی است که دیگری (غرب) برایشان تعریف کرده است، همچنان‌که سنتی که برخی از آنها در مقام دفاع از آن هستند، سنتی است که غرب حدود و ثغور و کارویژه‌های آن را مشخص کرده است. اما جریان دین‌گرا حتی آن بخش از غرب را هم که پذیرفته است، در درون پازل و ساختار خودشان قرارش داده است به گونه‌ای که حتی نمی‌توان به آن، بخشی را غرب اطلاق کرد.

خامسا غرب‌شناسی جریان دین‌گرا

معطوف به گذار از غرب می‌باشد؛ بدین معنی که این جریان غرب را برای غرب نمی‌خواهد بشناسد، بلکه با مبانی و اصول خاصی از پیش نوعی بینونت و حتی تضاد میان آرمان‌های خود و غرب را پذیرفته است و تنها بدین منظور غرب

از زمان صفویه به این سو، حضور غرب در ایران، سیر اشتدادی داشته است، میزان آگاهی عنصر ایرانی از آن نیز سیر تکاملی داشته است.

را می‌خواهد بشناسد که سریع‌تر و صحیح‌تر از آن عبور کند. این در حالی است که جریان

غرب‌گرایی دیوان‌سالار نه تنها به بینونت و تضاد میان آرمان‌های خود و غرب ایمان ندارد، بلکه اساساً غرب را به عنوان الگو، آرمان و غایت پذیرفته است و درست به همین علت است که در ارزیابی و قضاوتی که نسبت به افراد، جریان‌ها و زمانه خود دارد، کلیشه‌ها و معیارهای غربی را به استمداد می‌طلبد.

ب) عالمان شیعه و غرب‌شناسی توصیفی

نخستین تأملات به مبانی فکری - فرهنگی غرب توسط عالمان دینی از همان ابتدای قاجار صورت گرفته است. البته - همچنان‌که گذشت - در این شرایط، چهره استعماری (سیاسی - اقتصادی) غرب حضور پررنگ‌تری دارد و از همین‌رو، آشنا کردن بسیاری از مردم با این چهره، به لحاظ اینکه محسوس‌تر و ملموس‌تر بوده، آسان‌تر بوده است. ضمن اینکه اساساً شناخت فکری غرب، خاص اهل فکر و خواص جامعه است و اکثریت مردم نمی‌توانند در این وادی پا گذارند. با ذکر چند نکته مهم در خصوص نخستین تأملات عالمان دینی در مبانی فکری - فرهنگی غرب، به توصیف و گزارش برخی نوشته‌ها و کتاب‌های عالمان آن عصر می‌پردازیم:

۱. در آن شرایط تاریخی، عالمان دینی، تنها قشر باسواد جامعه ایران بوده‌اند. از این‌رو، اگر قرار بود کسی یا کسانی در مبانی غرب، تأمل ورزند، قاعدتاً باید از میان آنها بوده باشد. البته، معدود کسانی خارج از این صنف - و بیشتر وابسته به دربار شاهی - نیز بودند که کمابیش از طریق مسافرت به غرب (مثل روسیه و...) یا از طریق مواجهه با غربیان (در هندوستان و...) اطلاعات کمابیشی درباره غرب داشتند و در قالب گزارش‌های مکتوبی به جامعه عرضه می‌داشتند، اما نظر به فقدان پایگاه اجتماعی گسترده این اشخاص، هیچ‌گاه نمی‌توانستند مخاطب عام پیدا کنند و در اندیشه و رفتار توده ایرانی تأثیرگذار باشند.

۲. در شرایط اولیه عهد قاجار، اطلاعاتی که درباریان درباره غرب داشتند، شاید از لحاظی بیش از برخی عالمان دینی بوده باشد، اما مهم است که بدانیم این اطلاعات هرگز نتوانسته است به آنها درباره غرب آگاهی دهد. به تعبیر یکی از صاحب‌نظران معاصر، آنان «مرعوبیت

اجتناب‌ناپذیر خود را در مقابل اروپاییان، به حساب آگاهی و دانایی خود گذاشته‌اند و به نحوی، کلا آگاهی را مترادف با مطلع بودن و خبر داشتن از قدرت و عظمت غرب و وقوف بر ضعیف و عقب افتادگی شرق دانسته‌اند.^۱ شیدایی و شیفتگی این طبقه نسبت به غرب به اندازه‌ای است که هیچ‌گاه به آنها فرصتی برای تأمل و اندیشیدن درباره آن را نداده است. لذا از

فراز و فرودهای فعالیت‌های سیاسی، دینی و فکری عالمان دینی در خصوص غرب، هیچ‌گاه تابع متغیری از اقتضائات بسط تمدنی غرب نبوده است، بلکه در نسبت با مرحله تاریخی خود ما تنظیم می‌شده است.

زمان آشنایی این طبقه با غرب، تا زمان نخستین نوشته‌های انتقادی آنها از غرب بیش از یک قرن طول می‌کشد، تازه آن زمان هم - همچنان‌که گذشت - نگاه انتقادی آنان به غرب، بیش از آنکه به مقتضای نیاز خود آنان باشد، مقتضای نیاز غرب به این نوع نگاه انتقادی بوده است.

۳. از آنجا تنها قشر باسواد جامعه در آن روزگار، جامعه روحانیت بوده است، سخنان روحانیت، نه فقط نشان از تفکر صنف روحانی نسبت به غرب، بلکه تا حدودی نماینده روحیه و اندیشه جامعه ایرانی آن روزگار نیز محسوب می‌شده است. به ویژه اینکه عالمان دین بیشترین پیروان را در میان جامعه داشتند و به طور طبیعی تفکرات و اندیشه‌های آنها نیز از بیشترین طرفدار برخوردار بوده است.

۴. رابطه حسنه عالمان دینی با دستگاه حکومت فتحعلی‌شاهی - که هم‌زمان با نخستین ارزیابی‌های عالمان شیعه از تفکر و اندیشه غرب بوده است - به ضمیمه نفوذ آنان در دربار شاهی، موجب می‌شده است تا دیدگاه روحانیت شیعه در خصوص غرب، علاوه بر اینکه

۱. کریم مجتهدی، آشنایی ایرانیان با فلسفه‌های جدید غرب، تهران، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه اسلامی، ۱۳۷۹،

دیدگاه صنف روحانیت و نیز مردم جامعه محسوب می‌شده دیدگاه حکومت وقت نیز حساب گردد.

۵. استقلال سیاسی - مالی عالمان دینی از دستگاه حکومت در آن شرایط - که میراث اندیشه و رفتار سیاسی عالمان دینی پیش از آنان بود - به آنها اجازه می‌داد تا در مواقع لزوم بتوانند برخلاف جریان دستگاه حکومت حرکت کنند و نظرگاهی استقلالی به غرب داشته باشند. این امر بدین معنی است که اساساً غرب‌شناسی عالمان شیعه از همان ابتدا، فارغ از اقتضائات تحمیلی و حاشیه‌ای بوده است و خود مستقلاً - اگر چه با فراز و فرود و در بسیاری موارد، کندتر از آنچه مورد نیاز بود - معطوف به نیازهای ذاتی جریان دینی صورت می‌گرفته است.

۶. غرب‌شناسی عالمان شیعه در آن شرایط تاریخی به شیوه‌ای ممتاز از شیوه‌های دوره‌های بعدی بوده است، بدین معنی که بیشتر علما تلاش می‌کردند در کتاب‌هایشان، در کنار ذکر برخی شئون مربوط به غرب، با طرح مسائل اخلاقی، سبب‌ساز تقویت باورهای مسلمانان در مسائل معنوی و دینی شوند. در حقیقت، عالمان دینی با این شیوه، به تدریج در کنار مباحث و مسائل مورد نیاز و مراجعه مردم، مسائل و نیازهای جدیدی نیز برای آنان معرفی می‌کردند و ذهنشان را با برخی از مسائل مستحدث زمانشان آشنا می‌ساختند.

۷. فقدان نوشته‌ها و کتاب‌های گسترده درباره غرب در آن شرایط تاریخی معلول این امر می‌باشد که مردمی هم که در آن روزگار در ایران می‌زیستند، آگاهی سیاسی چندانی نداشتند و به همین علت، نسبت به مسائل مربوط به غرب بی‌اعتنا و ناآگاه بودند و حتی احساس نیاز به دانستن آن هم نمی‌کردند. این امر به نوبه خود انگیزه عالمان دینی را از طرح مباحث مربوط به غرب - به ویژه برای مردمی که غرب و مسائل آن هنوز تبدیل به مسأله و پرسش آنها نشده است - کاهش می‌داده است. از سوی دیگر، در شرایط تاریخی اوایل قاجار، نه خود غرب به تمامه وارد ایران شده بود تا امکان قضاوت نسبتاً اطمینان‌بخش درباره آن از جانب علمای بزرگ شیعه - که در خصوص حکم راندن درباره امور مستحدث به ویژه اگر از امور پیچیده باشند، بسیار محتاط بوده‌اند - وجود داشته باشد و نه خود این عالمان بزرگ در شرایط مکانی

خاصی مثل هندوستان، روسیه و حتی خود غرب بوده‌اند تا مستقیماً در معرض غرب و اندیشه‌های آن قرار بگیرند. از همین رو، غرب‌شناسی‌های اولیه علمای شیعه تا حدودی مجمل و مبهم می‌باشد. البته این اجمال و ابهام عیب نیست؛ زیرا ناشی از فرصت‌خواهی برای تأمل بیشتر درباره ماهیت پدیده جدیدی است که با آن روبه‌رو شده‌اند.

۸. در برخی از کتاب‌های اولیه عالمان دینی در خصوص غرب، با این استدلال که اسلام دین جامع و کامل است و هیچ چیز از آن بالاتر نیست، پس لابد هر چیز خوب در عالم به نوعی

منتسب به اسلام است، تلاش می‌کردند تا

ثابت کنند، چیزهای خوب در غرب از

اسلام و آنچه بد است، از خود غرب است.

به عبارت دیگر؛ علما «می‌کوشیدند که

صادرات آشکار اروپایی را به عنوان

محصولات اندیشه و تمدن فراموش شده

اسلامی عرضه کنند و بدین‌سان جاده

اصلاح را هموار سازند.»^۱ البته این ادعا

در سایر مراحل غرب‌شناسی عالمان

شیعه نیز کمابیش مشاهده می‌شده است.

یکی از نویسندگان معاصر در این

خصوص می‌نویسد: «تلاش بزرگی آغاز

شده بود که نشان دهد که آنچه در

مشروطیت مطرح است نه تنها با اصول

شرع و با روح اسلام مخالفتی ندارد، بلکه

علت اساسی این تفاوت میان

غرب‌شناسی جریان دین‌گرا و

جریان غرب‌گرای دیوان‌سالار در این

است که اساساً نقطه عزیمت این دو

جریان برای شناخت غرب، متفاوت

بوده است؛ بدین معنی که جریان

دین‌گرا حتی آن‌گاه که درباره غرب

به اندیشه‌ورزی پرداخته است، نقطه

عزیمت آن سنت (اسلام) بوده است

ولی جریان غرب‌گرای دیوان‌سالار

حتی آن‌گاه که درباره سنت سخن

گفته است، نقطه عزیمت آن غرب

بوده است.

۱. حامد الگار، دین و دولت در ایران (نقش علما در دوره قاجار)، تهران، توس، ۱۳۵۶، ص ۱۱۰.

اساس مشروطیت از درون اسلام و قواعد و ضوابط آن سر برکشیده است... بسیاری از مشروطه‌خواهان لائیک و غیر مذهبی هم ظاهراً از سر حسن‌نیت و برای پیشبرد مقاصد سیاسی خود و جا انداختن هر چه سریع‌تر نظام پارلمانی مشروطیت، دست به نوعی «این‌همانی» یعنی مطابقت دادن اصول مشروطیت با اصول و قوانین شرع زدند.^۱

۹. فقدان توجه کافی از جانب همه عالمان دینی به مهم‌ترین مباحث مستحدثت زمان خود از جمله مسأله غرب، برخی عالمان تیزبین آن زمان را بر آن داشته است که به نقد آنان بپردازند. به عنوان مثال؛ مرحوم نراقی در نقد عالمان زمان خویش می‌نویسد: «کسی که معرفت به اهل این زمان داشته باشد، می‌داند که آداب تعلیم و تعلم مثل سایر اوصاف کمالیه، مهجور و معلم و متعلم از ملاحظه شرایط دورند. زمان و اهل آن فاسد[ند] و بازار هدایت و ارشاد کاسد گشته؛ نه نیت معلم خالص است و نه قصد متعلم، نه غرض استاد صحیح و نه منظور شاگرد. و از این جهت است که از هزار نفری، یکی را رتبه کمال حاصل نمی‌شود و اکثر در جهل خود باقی می‌مانند با وجود اینکه اکثر عمر خود را در مدارس به سر می‌برند.»^۲ اما این مطلب بدین معنی نیست که حتی در آن زمان غرب‌شناسی اولیه عالمان دینی، عالمان آگاه، متعهد و روشن‌ضمیری که به مسائل مستحدثت زمان خود واقف باشند، وجود نداشته است. پس، از این مطلب مرحوم نراقی نمی‌توان نتیجه گرفت که عالمان آن زمان مطلقاً با مسائل زمان خود بیگانه بوده‌اند.

۱۰. علاوه بر ابهام و اجمال، غرب‌شناسی‌های اولیه از این خصلت نیز برخوردارند که نوعاً از جانب عالمان درجه دوم - و البته به ندرت نیز عالمان درجه اول - صورت می‌گیرد. شاید یکی از علت‌های مهم این امر این باشد که آشنایی نسبتاً دقیق با غرب در این شرایط تاریخی بیشتر از جانب کسانی صورت می‌گیرد که عمدتاً در هندوستان حضور دارند و اکثر عالمان

۱. ماشاءالله آجودانی، مشروطه ایرانی، تهران، اختران، ۱۳۸۲، ص ۲۰.

۲. احمد نراقی، معراج السعاده، ص ۵۹.

درجه اول، بیشتر در عتبات عالیات و بعضا نیز در ایران و نه هندوستان حضور داشته‌اند. البته برخی از عالمان بزرگ نیز مسافرت‌هایی به هندوستان داشته‌اند که مکتوب تجارب آنها از این سفرها در شناخت غرب در این مقطع تاریخی بسیار به ما کمک می‌کند.

۱۱. هم نگاه فکری - فلسفی عالمان دینی و هم نگاه روشنفکران به غرب، متأخر از نگاه حسی بدان بوده است. در تحلیل این تأخر، یکی از صاحب‌نظران می‌نویسد: «آنچه مسلم است اینکه ایرانیان هیچ‌گاه از ابتدا به فلسفه‌های جدید غرب توجه نداشته‌اند و کاملاً نیز طبیعی است که این طور بوده باشد. شناخت فلسفی نسبت به هر نوع شناخت دیگری، به نحوی جنبه متأخر دارد. هیچ شناختی در واقع با فلسفه آغاز نمی‌شود، بلکه در فراز و نشیب هر تحولی، وقتی که ذهن به بازنگری می‌پردازد و توأم با نقد می‌گردد و در شرایط پیدایش و امکانات آتی خود تأمل می‌کند و از مراحل ابتدایی سطحی به مراحل عمیق‌تری سوق پیدا می‌کند، احتمالاً به نحو تدریجی صبغه فلسفی نیز پیدا می‌کند. اگر از ابتدای تاریخ بشری صور مختلف فنی - اعم از یدی همچون ابزارسازی، و یا نفسانی همچون سحر - از شرایط انطباقی حیات بشری بوده و در رفع نیازهای اولیه مددکار او به حساب آمده است، فلسفه از این لحاظ کوچک‌ترین سهمی به عهده نداشته است و فقط موقعی به معنای اصیل کلمه آغاز شده که بشر، نه فقط الزاماً در رفع حوایج خود کوشا بوده است، بلکه درباره آنها به تأمل و تفحص پرداخته است. تحقیقات جدید در مورد تحول انسان اولیه به خوبی نشان می‌دهد که انسان فکور بعد از انسان سازنده پدید آمده است، همان‌طور که امروز نیز در مراحل تکوینی شناسایی در نزد کودکان، هوش انتزاعی بعد از هوش عملی ظاهر می‌گردد و افزون بر این، حتی می‌توان گفت که به ناچار حیوان ناطق باید راه بسیار درازی را طی کند تا احتمالاً به مرتبه انسان فلسفی ارتقاء یابد. فلسفه با معقولات ثانویه سر و کار دارد، یعنی آنچه داده اولیه نیست و برای حصول به آن، ذهن باید از حس یا بهتر است بگوییم از چشم، فراتر رود تا به تعقل و نظر برسد. عقل تا خود را به نظر، یعنی با نگاه ارادی مضاعف، محقق و برقرار نسازد و یا در هر صورت سعی در سنجش شناخت خود نکند و نسبت بدان از مرحله انفعال به مرحله فعل درنیاید، در حدی نیست که

بتواند کاربرد اصلی و شکوفایی ذاتی خود را بروز دهد. فقط بدین ترتیب است که شناخت، مبدل به آگاهی می‌شود، یعنی از این رهگذر، هم نسبت به حدود شناخت خود وقوف می‌یابیم و هم نسبت به درجه آگاهی خود هوشیار و بیدار می‌شویم. از این نظرگاه، فلسفه به جای اینکه خود متعلق شناخت و هدفی برای تحقیق باشد، ضابطه و میزانی برای درجه تعمق در هر نوع شناختی به حساب می‌آید.^۱

۱۲. از فعالیت‌های تبلیغی پراکنده و غیر منسجم و نیز حضور موردی غرب در شکل استعماری آن در برخی مرزهای ایران پیش از عهد قاجار که بگذریم، باید اذعان کرد که حضور غرب جدید (غرب مقارن عهد اولیه قاجار) در ایران با شوکت و قدرت بوده است. غرب جدید، هیبت و صلابت خود را با پیروزی در جنگ‌ها به دست آورده بود. ایرانیان در دو جنگ مهم و نسبتاً طولانی خود با روسیه، با مظاهر غرب جدید آشنا شده بودند؛ آنان به رغم همه تلاش‌ها و جانفشانی‌هایی که در جنگ از خود نشان دادند، باز هم محکوم به شکست شده بودند. اینک، این غرب و غربی است که منت شکوه خود را هر روز و شب بر اندیشه و رفتار ایرانیان می‌گذارد و ایرانی، که در این هجمه سریع و شامل، سرگردان و حیران شده بود، در این اندیشه بود که چگونه باید بر این رقیب غلبه کرد. این اندیشه به درازا کشید و در تمام این مدت، عنصر ایرانی تا حد زیادی در شرایط منفعلانه و تابع بود. پس، اگر در غرب‌شناسی‌های اولیه عالمان دینی اثری از اعجاب، انفعال، تردید و حیرت و حتی حسرت نسبت به غرب - البته در کنار توجه به کاستی‌ها، ضعف‌ها و نقدهای آن - دیده می‌شود، عجیب نیست.

۱) غرب‌شناسی علمای صوفی

از دیر وقت، میان علمای صوفی و فقیهان اصولی اختلاف نظر شدید برقرار بود. در تمام دوران صفویه، رقابت سختی میان این دو گروه برقرار بود، اما در سراسر سلسله صفویه

شاهد برتری و نفوذ تدریجی عالمان اصولی نسبت به علمای صوفی هستیم تا جایی که می‌توان گفت کارویژه صفویه، تبدیل تصوف به تفقه بوده است. با سقوط و بحرانی شدن اوضاع ایران و نیز، مهاجرت عالمان شیعه از ایران به عتبات عالیات، حله، جبل عامل و... و نیز قدرت گرفتن اخباریون و ائتلاف نانوشته آنها با جریان تصوف به همراه قرابت و تا حدودی اشتراک آنها در برخی مبانی، روش‌ها و مقاصد، کم‌کم جریان اصولی ضعیف و کم‌نفوذ شد. به رغم این، جریان اصولی آن‌قدر قدرت، اعتبار، قوت استدلال و پشتوانه معرفتی داشت که در رقابت با صوفی‌ها برای جذب دربار شاهنشاه قاجاری، گوی میدان را بریاید.

از جمله مظاهر و مصادیق تلاش عالمان صوفی برای تضعیف جریان اصولی، تلاش برای نفوذ در دربار شاهنشاه قاجاری می‌باشد. نزدیک شدن به دستگاه سلطنت، هر چند امتیازاتی را در بر دارد، اما بی‌مخاطره و بی‌هزینه هم نیست. کمترین هزینه چنین قرابتی، هم‌صدایی اجباری با برنامه‌های آن می‌باشد. همین همسویی و هم‌صدایی با دستگاه سلطنت است که باعث شد تا عالمان صوفی در خصوص نوع رابطه‌ای که دربار با غرب برقرار می‌کند، سکوت اختیار کنند و بلکه در مواردی ناگزیر از حمایت هم باشند. یکی از نویسندگان معاصر در این خصوص می‌نویسد:

چون دشمنی گسترده و ژرفی میان صوفیان و فقیهان وجود داشت، ناچار صوفیان می‌کوشیدند که از مهربانی و دوستی شاه و مقام‌های بلندپایه دولتی برخوردار باشند، و از این روی، هیچ‌گاه از حکومت و برنامه‌های خارجی آن انتقاد نمی‌کردند. به طور مثال، وقتی محمدحسین حسین‌علی‌شاه در اصفهان مورد آزار قرار گرفت و فتوا بر قتل وی داده شد و به تهران احضار گردید، تنها شاه قاجار بود که وی را مرهون الطاف خود کرد و از مرگ رهانید و در کمال اعزاز و احترام به وطن خویش بازگردانید. از همین روست می‌بینیم که صوفیان در آثار خود از شاه، بیشتر به خوبی یاد کرده‌اند و لذا شخصی مثل زین‌العابدین شیروانی که شاه آشکارا به تصوفش گیر داده بود، کتاب

خود را به شاه پیشکش کرد و برایش دعا نمود.^۱

غرب‌شناسی جریان دین‌گرا - نظر به پایگاه مستقلی که اتخاذ کرده است، همواره متضمن نوعی غرب‌ستیزی نیز بوده است. دلیل این امر، همان بینونت و استقلال پایگاه جریان دین‌گرا از پایگاه غرب است.

از سوی دیگر، ضعف پشتوانه‌های معرفتی جریان تصوف و نیز وجود فقیهان اصولی بزرگی در هر عصر به ویژه در عصر فتحعلی شاه از جمله میرزای قمی، ملا احمد نراقی، مرحوم کشفی و... معمولاً رقابت صوفی - اصولی را به نفع جریان اصولی رقم می‌زد. این امر به نوبه خود باعث انزوا و عزلت‌نشینی عالمان صوفیه و در نتیجه

بیگانه بودن آنها با مسائل مستحدثت به ویژه از نوع سیاسی آن می‌شد. البته، از سوی دیگر، همین عامل فقدان نفوذ و اعتبار گسترده و شامل آنان به نوبه خود باعث می‌شد تا فارغ از دغدغه‌های حکومتی و سیاسی به سیر و سیاحت و جهانگردی بپردازند. بسیاری از صوفیان به همین دلیل، زودتر از هم‌ترازان اصولی خود سر از هندوستان و دیگر جاهایی که اروپاییان حضور داشتند، درمی‌آوردند و این امر باعث می‌شده تا در معاشرت با آنها از آداب، رسوم، اخلاق، اهداف، شیوه‌ها و ماهیت اندیشه آنان زودتر از دیگران آگاه شوند. اساساً به همین لحاظ است که برخی از نخستین توصیفات درباره غربی‌ها متعلق به عالمان صوفی می‌باشد اما به تعبیر یکی از نویسندگان معاصر، «چنین می‌نماید که آن همه آگاهی از اوضاع جهان، صوفیان را به دریافتی آگاهانه از اوضاع و احوال بین‌المللی و ارزیابی‌هایی هوشیارانه از شیوه برخورد ایران با دو رویه تمدن غرب و احیاناً انتقاد بر کارهای دست‌اندرکاران سیاست ایران

نمی‌کشانیده است.»^۱

از میان صوفیانی که تا حدی به پدیده غرب توجه کرده و درباره آن کتاب و رساله نوشته است، می‌توان از زین‌العابدین شروانی (۱۱۹۴ - ۱۲۵۳ ق) نام برد. زین‌العابدین از معاصران سید عبداللطیف شوشتری و آقا احمد کرمانشاهی و از صوفیان فرقه نعمت‌اللهی بود که مدتی نیز به مقام قطبی رسید و به همین دلیل، مورد بی‌مهری فتحعلی شاه قاجار و در نتیجه بسیاری دیگر از مردم شهرهای ایران نیز قرار گرفت. وی که به کشورهای عراق، حجاز، یمن، مصر، شام، آسیای میانه، ترکیه عثمانی و... سفر کرده بود، در سال ۱۲۱۶ ق نیز به هندوستان رفت و چندین سال در آنجا اقامت گزید و با بلندپایگان هندی و انگلیسی بنای آشنایی و دوستی گذاشت. اصولاً وی به هر کشور و سرزمینی که می‌رفت با مردان سرشناس از جمله جلال‌الدین اکبرشاه (پادشاهان مغولی هند)، محمدعلی پاشا (خدایو مصر)، بالیوز (نماینده پادشاه اتریش در استانبول) و... هم‌سخن می‌شد. محمدعلی پاشا به او کمال محبت و مودت اظهار می‌فرمود و از او می‌خواست که در هنگام خلوتش او را نیز دعا کند. بالیوز نیز از جانب پادشاه اتریش او را دعوت کرد که جهت تعلیم پسر پادشاه به اتریش رود و هر ماه هفتصد دینار سرخ دریافت دارد که البته وی ابا و امتناع کرد. زین‌العابدین به رغم همه این آشنایی‌ها و گفت و شنودهایی که با سرشناسان و دست‌اندرکاران سیاست جهانی و سیاست‌گران درگیر در گرداب استعمار بورژوازی غرب داشت و خودبه‌خود انتظار می‌رود که آگاهی‌هایی بسنده پیرامون اوضاع و احوال سیاست جهانی به ویژه مسأله جنگ به دست آورده در نوشته‌های نسبتاً فراوانش منعکس کرده باشد، جز مطالبی کوتاه، نارسا، ناپخته و از همه مهم‌تر ناآگاهانه در کتاب‌هایش یافت نمی‌شود. البته زین‌العابدین از سفری سخن می‌گوید که وی به سوی عتبات می‌رفته ولی چون به قصبه قمشه اصفهان رسیده، ناگهان مورد یورش قرار گرفته و اهل و عیال و اطفال و متعلقان او اسیر و دستگیر شدند. زین‌العابدین می‌گوید که تاراج‌گران در این

رویداد، همه‌گونه آزار و اذیت نسبت به وی روا داشتند و از آن جمله، اوراقی که وی در مدت ۲۵ سال زحمت کشیدن جمع کرده بود، همگی را تاراج کردند. از این روی شاید بتوان بر این گمان شد که اگر یادداشت‌های دراز وی از میان نرفته بود، ما می‌توانستیم آگاهی‌های بیشتری پیرامون نوع نگاه وی به غرب به دست آوریم. در هر حال، آنچه از نوشته‌های موجود وی درباره غربیان به دست می‌آوریم، چنین است:

- وی هیچ نکته‌ای درباره ماهیت استعماری غرب بیان نمی‌دارد.

- وی نه تنها به نقد غربی‌ها نمی‌پردازد که در سراسر نوشته‌هایش از آنها ستایش نیز می‌کند.

- برداشت وی از استعمار، همان چیزی بود که استعمارگران به دنبال ادعا و اثبات آن بودند؛

یعنی عمران بلاد! وی در کتاب خود به نام *حداثق السیاحه* در این خصوص می‌نویسد:

[انگلیسیان] طایفه‌اند از فرنگان، دارالملک ایشان لندن، به غایت در امور دنیا و تحصیل

آن زیرک و دانا و صاحب عزم و در کارها توانا. در میان فرنگان، ممتاز و در ملکگیری و

جهانداری به امتیازند. اکثر بلاد بنگاله و هندوستان و گجرات را به حسن تدبیر تسخیر

کرده‌اند و در لوازم تعمیر بلاد و تکثیر عباد، جد تمام و جهد لاکلام به جای آورده‌اند.

- وی ادعا می‌کند که نه تنها انگلیس‌ها در سرزمین خودشان ظلم و ستم روا می‌دارند، بلکه

در بخش مستعمره خود نیز از هرگونه ظلم و ستم پرهیز می‌کنند.

۲) غرب‌شناسی عبداللطیف موسوی شوشتری

سید عبداللطیف شوشتری - که از نوادگان سید نعمت‌الله جزایری (از فقیهان پرآوازه دوره صفوی) می‌باشد - در سال ۱۱۷۲ ق در شوشتر در خانواده‌ای که سال‌ها شیخ‌الاسلامی آن ولایت را داشتند، چشم به جهان گشود و پس از آموزش ابتدایی به آموختن هیأت و نجوم و

شیوه استخراج تقویم سرگرم شد. سپس به گشت و سفر و پی‌گیری آموزش در شهرهای گوناگون ایران، عراق و برخی از کشورهای خلیج فارس پرداخت و در کربلا از درس آقا محمداقربابهبهانی بهره گرفت. در سال ۱۲۰۲ق از طریق بندر بوشهر به هندوستان رفت و دست کم تا سال ۱۲۱۹ق (که مباحث پایانی کتاب معروف خود به نام تحفه العالم را می‌نگاشته است) در آنجا می‌زیسته و به گفته آقا احمد کرمانشاهی در سال ۱۲۲۱ق (و بنا به نوشته سید جواد طباطبایی در سال ۱۲۲۰) در

حیدرآباد دکن درگذشته است.^۲

از نوشته‌های او چنان برمی‌آید که وی از زندگی در هندوستان سخت رنج می‌برده و به یاد ایران و عتبات حسرت می‌خورده و همواره در صدد بوده است تا هندوستان را رها کند و به ایران یا عتبات عالیات مراجعت کند. وی علاوه بر

غرب‌شناسی جریان غرب‌گرای دیوان‌سالار در هیچ شرایطی حتی آن‌گاه که به خود رنگ نقد و انتقاد گرفته است، متضمن غرب‌ستیزی نبوده است.

اینکه با فتحعلی شاه رابطه دوستی داشته، با محمدخلیل‌خان قزوینی، نخستین نماینده دولت ایران در کمپانی هند شرقی انگلیس و نیز بسیاری از بلندپایگان هندی و انگلیسی نیز در مراد و دوستی بوده است.

سید عبداللطیف شوشتری از نخستین علمای ایرانی است که پیرامون دو چهره سیاسی - استعماری و چهره فکری غرب به‌طور گسترده سخن به میان آورده است.^۳ وی کتاب پرآوازه

۱. اصل کتاب تحفه العالم در ۱۲۱۶ق به پایان رسیده است.

۲. سید جواد طباطبایی، *دبیاچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران*، تهران، نگاه معاصر، ۱۳۸۲، ص ۲۴۳.

۳. نویسنده کتاب مکتب تبریز می‌نویسد:

از دیدگاه تاریخ اصلاحات و آشنایی ایرانیان با اندیشه مشروطه‌خواهی، نخستین سفرنامه‌های ایرانیان به خارج از کشور مانند *تحفه العالم* عبداللطیف شوشتری، *مسیر طالبی* میرزا ابوطالب خان و به‌ویژه سفرنامه

تحفه العالم خود را - که گزارش‌گر آگاهی‌های گسترده وی از جهان و دانش نو غرب می‌باشد - در سال ۱۲۱۶ ق یعنی درست در هنگامی نوشت که از یک سوی دانش و کارشناسی غرب و از سوی دیگر، رویه استعماری بورژوازی اروپا پا به پای یکدیگر اوج خود را آغاز کرده بود. آنچه در واپسین سال‌های سده ۱۸ در امریکا و اروپای باختری می‌گذشت و می‌توانست در چارچوب سیاست و سوداگری کمپانی هند شرقی انگلیس در سرزمین هند و در حوزه فرمانروایی انگلیسیان بازتاب یابد، عبداللطیف با اندیشه‌ای کنجکاوانه و با بهره‌جویی از پیوند گسترده خود با بلندپایگان سیاسی و اجتماعی هند دریافت و در تحفه العالم منعکس ساخت. اگر چه کتاب عبداللطیف در پشتیبانی و ستایش اندیشه‌ها و دانش‌های انگلیسی‌ها نوشته شد، ولی در حقیقت، هشدار بود برای ایرانیان نسل‌های بعد، به ویژه آنان که در سده ۱۳ ق / ۱۹ م با دو رویه تمدن غرب تنگاتنگ رویارو و درگیر می‌شدند. کتاب تحفه العالم به شیوه‌ای آشکار و با زبانی ساده، هم از پیشرفت‌های علمی و فنی سخن به میان آورده و هم از شیوه فزون‌خواهی انگلیس، از این روی، از اهمیت تاریخی فراوانی برخوردار است.

در روزگار درنگ عبداللطیف در هندوستان، دست کم سه رویداد بزرگ و چشمگیر رخ داد که فرانسه و انگلیس، دو استعمارگر رقیب، مستقیم یا غیر مستقیم در آن درگیر بودند:

۱. ستیز پیگیر سلطان حیدر حاکم میسور هند و سپس جانشین او تیپو سلطان، با انگلیسیان که سرانجام با شکست کامل و کشته شدن تیپو در سال ۱۲۱۴ ق پایان پذیرفت. قابل ذکر است که در سراسر این جنگ، فرانسویان به شیوه‌های گوناگون از سلطان حیدر و تیپو سلطان پشتیبانی می‌کردند.^۱

۲. انقلاب کبیر فرانسه در سال ۱۲۰۴ ق (۱۷۸۹ م) که نگرانی فراوانی در دستگاه حاکم در انگلیس و خشنودی و امید بسیاری در میان آزادیخواهان و روشنفکران آن کشور پدید آورد.

میرزا صالح شیرازی را می‌توان در شمار اسناد نخستین تأملات درباره اصلاحات دانست.

سید جواد طباطبایی، مکتب تبریز و مبانی تجدیدخواهی، تبریز، ستوده، ۱۳۸۵، ص ۴۲۵.

۱. ر ک: همایون شهیدی، گزارش سفر میرزا صالح شیرازی، تهران، راه نو، ۱۳۶۲، ص ۲۶۸، ۲۶۹.

در پی رویدادهای زاینده آن انقلاب بود که جنگ‌هایی خونین میان انگلیس و فرانسه به وجود آمد.

۲. یورش ناپلئون بر مصر در سال ۱۲۱۳ ق (۱۷۹۸ م) که تهدیدی سخت بر ضد برنامه‌های استعماری انگلیس به شمار می‌آمد و خودبه‌خود درگیری‌های بعدی انگلیسیان را در امر بیرون راندن فرانسه از مصر به کمک عثمانیان و مصریان سبب شد. چون عبداللطیف با بلندپایگان هندی و انگلیسی در ارتباط بود، از هر سه اتفاق بزرگ فوق‌الذکر آگاهی نسبتاً بالایی داشت و به همین دلیل در کتاب خود به این مسائل اشاره کرده است و بلکه اساساً طرح مسأله استعمار در ذهن و سپس کتاب عبداللطیف در پی این رخدادها بوده است.

۱ - ۲) سید عبداللطیف شوشتری و استعمار انگلیس در هند

خلاصه دیدگاه‌های عبداللطیف درباره استعمار انگلیس در هند به شرح ذیل می‌باشد:

الف) عبداللطیف خود اعتراف می‌کند که هم فرانسه و هم انگلیس بر کشورهای دوردست درازدستی کرده‌اند، به رغم این، وی، درخواست‌های استعماری فرانسه را به شیوه‌ای گویا بیان و آن را محکوم کرد، ولی درازدستی‌ها و بهره‌کشی‌های انگلیس را مورد بررسی و توجه پژوهش‌گرانه خود قرار نداد. به سخن دیگر، برخورد عبداللطیف را با برنامه‌های استعماری انگلیس می‌توان دارای دو جنبه دانست؛ یکی سکوت او در برابر بسیاری از جنایت‌های ضد انسانی، آدم‌کشی‌ها، بهره‌کشی‌های نامشروع و به در یوزگی و مرگ دسته‌جمعی کشاندن مردم هند؛ و دیگر آنکه بر برخی دیگر از برنامه‌های استعماری انگلیس با نگاهی ساده‌اندیشانه نگریستن و بر آنها سیاست درست، بزرگواری، انسان‌دوستی و مانند آن عنوان نهادن.

ب) عبداللطیف در روند استعمار انگلیس در هند دو صفت ناسازگار با یکدیگر به انگلیسیان نسبت می‌دهد: یکی فریبکاری و دیگری درستی در پیمان و مردانگی. وی، بارها نیکویی تدابیر انگلیسی و حسن معاشرت و شجاعت آنان را ستوده و بر این باور بوده است که جماعت

انگلیسیه مردمی درست‌عهد و پیمان و بامروت و مردانگی هستند. وی پس از یادآوری داستان‌هایی پیرامون شیوه برخوردهای انگلیسیان با فرمانروایان محلی هند، چنین نتیجه می‌گیرد که: «حق این است که مروت این فرقه نسبت به دشمنان کینه‌جو هنگام تسلط، از غرایب روزگار است و در این خصلت، از جمیع فرق عالم بهترند. بهتر از این جماعت در کل جهان یافت نشود.»

ج) عبداللطیف روند سلطه انگلیس را بر سرزمین‌های هند بدین‌گونه شرح می‌دهد:

انگلیسیان برنامه خود را این‌گونه بنا نهادند که بر هر بخشی که خواستند دست یازند، نخست به رئیس آن دیار، نامه نوشتند که نهایت عجز و انکسار و کمال مسکنت و خاکساری آنان را نشان می‌داد. در آن نامه درخواست اعزام وکیلی از جانب خود بدان بخش می‌کردند. حاکمان محلی که دچار مرض نخوت و خوش‌آمدطلبی و ریشخند بودند از آن نامه که به غایت پاس آداب را مرعی داشته بود، احساس غرور و افتخار می‌کردند. انگلیسیان همراه نامه خود یک کسی کارآموده با تحفه و هدایای بسیاری از نفایس چین و فرنگ به سوی حاکم محلی روان می‌ساختند. آن وکیل که با کلمات تملق، میزبان را خوشحال و سپاسگزار می‌ساخت، کم‌کم در آنجا می‌ماند و خانه قلعه‌مانند بنا می‌نهاد و سپس در آن خانه اسباب حرب و افزارهای جنگی و لشکری می‌آراست. تا جایی که اگر حاکم محل از بودن او پشیمان می‌شد، قادر به بیرون کردن آنان نبود. در این میان، نماینده انگلیسیان می‌کوشید که با حاکم، پیمان دوستی و دفاعی ببندد و با دهش و ریش می‌توانست عامه خلق را به سوی خویش جلب کند. روشن است که ناسازگاری‌ها و هم‌چشمی‌هایی بر سر فرمانروایی آن بخش ویژه از هند، میان مدعیان حکومت پدید می‌آمده است. و در این مورد آن وکیل انگلیسی با طرف قوی سازش می‌کرد و افواج انگیزی را از بنگاله به کمک می‌خواست و دسته نیرومندتر را به پیروزی می‌رساند و سپس نه تنها آن افواج را در آنجا نگاه می‌داشت، که هزینه آنها را نیز به بهانه اینکه به گاه نیاز باز به کار آیند، از حاکم می‌گرفت. حاکم این پیشنهاد را می‌پذیرفت ولی به علت دشواری‌های مالی و اقتصادی از عهده پرداخت هزینه‌های لازم بر نمی‌آمد، و انگلیسیان

در برابر، قدری دیگر از مملکت را به قبضه تصرف درمی‌آوردند.

در عین حال، وی با عبارات ذیل از فریبکاری انگلیسی‌ها دفاع می‌کند:

و حق این است که در امنیت و اطمینان مملکت و رعیت‌پروری و معدلت‌گستری و اعزاز و رعایت حال سپاهی و لشکریان و رعایت حقوق نوب‌الحقوق، این فرقه [انگلیسیان] در کل جهان طاقتند. گو در بعضی مواد، بناشان به حيله و فریب و تزویر باشد بهتر از آن است که یک مرتبه به مردی و مردانگی خانمان‌ها خراب شوند و شیرازه انساب و اخلاق جمعی کثیر در آن واحد گسسته گردد و به جهت یک کس گناه‌کار، جمی غفیر زاویه‌نشین کنج نیستی و ره‌گرای ملک عدم شوند.

د) عبداللطیف اصولاً نقش انگلیس را در هند یک نقش سازنده و سودمند به شمار می‌آورد، و بر گام‌هایی که انگلیسیان در راه بهره‌کشی از سرزمین و مردم هند برداشته‌اند نام اصلاح و آبادانی می‌گذارد. از دیدگاه عبداللطیف، نمونه‌ای روشن از برنامه‌های اصلاحی انگلیسیان در هند

راز اینکه شخصیت‌هایی چون دکتر شریعتی - که در بسیاری از مجموعه آثار وی به راحتی می‌توان نقد غرب را مشاهده کرد - همچنان محبوب جریان غرب‌گرای دیوان‌سالار و حتی خود غربی‌ها هستند، در همین نکته نهفته است که اساساً نقدهای چنین افرادی بیش از آنکه نقدهای بیرون‌پارادایمی باشند، درون‌پارادایمی هستند؛ بدین معنی که این نقدها در اکثر موارد، به دنبال اثبات چیزی در درون همان پارادایم غرب و نه چیزی در خارج از آن هستند. آنها حتی آن‌گاه که سخن از «بازگشت به خویشتن» می‌رانند، منظورشان از خویشتن، خویشتنی است که دیگری (غرب) برایشان تعریف کرده است.

کارهای آنان در کلکته است که پیش از انگلیسیان، گودالی پر از آب غلیظ و کثافات بود و چند خانوار از رعایای بی‌استعداد در آنجا ساکن بودند، در حالی که به همت انگلیسیان، به صورت شهری باشکوه و باصفا درآمد که انواع نعم الهی در آن به کثرت و وفور یافت می‌شد. ستایش عبداللطیف از انگلیس‌ها تا بدان‌جا پیش می‌رود که به خاطر ستیز تیبو سلطان با انگلیسیان، سخت بر وی می‌تازد و وی را به همین دلیل، از خرد به دور می‌داند.

۲-۲) سید عبداللطیف شوشتری و استعمار انگلیس در ایران

بی‌شک، عبداللطیف خواهان رابطه‌ای دوستانه میان ایران و انگلیس بوده است و بلکه حتی از این هم مهم‌تر و بالاتر، می‌توان ادعا کرد که وی، خواهان تفوق و برتری و سلطه انگلیس بر ایران بوده است و از اینکه چنین اتفاقی نیفتاده است، به کنایه اظهار ناخرسندی می‌کند. وی در این زمینه می‌نویسد:

ایرانیان، که بالذات، سباع‌خاصیت و بالعرض، رستم‌طینتند، آسان گردن به قلاده فرمان احدی درنیارند، خاصه با مردم بیگانه، خصوص با تخالف مذهب، فرمانبرداری را روا ندارند و تسلط غیر مذهب با حیاتشان جمع نشود و سلاطین و رؤسا از فکر مملکت‌داری غفلت نوززند و نگذارند که بیگانه‌ای مسلط شود. و اگر احیاناً به سبب غفلت پادشاه و رؤسا، مملکت به دست بیگانه افتد، رعایا و عوام را آرام، منقطع و زندگی دشوار گردد و هرگز آرام نشوند.

بدین‌سان، عبداللطیف در آن مقطع حساس تاریخی که ایران و ایرانیان بیش از هر زمان دیگر نیازمند به آگاهی هر چه دقیق‌تر و بیشتر درباره شیوه‌های استعماری بورژوازی غرب بودند - که عبداللطیف بیش از هر کس دیگر در آن زمان از آنها اطلاع داشت - نه تنها آگاهی‌هایی بسنده به آنان نداد، بلکه در استحکام شالوده استعمار انگلیس کوشید. با این همه، نباید این نکته را فراموش کرد که عبداللطیف، به رغم ستایشش از گام‌های استعماری انگلیسیان، تکاپوها و خواست‌های استعماری فرانسویان و روند فریبکارانه استعمار انگلیس را به مردم ایران و

همه فارسی‌خوانان جهان اسلام به روشنی گوشزد کرد.

۳-۲) عبداللطیف شوشتری و استعمار فرانسه

خلاصه دیدگاه عبداللطیف درباره فرانسویان به شرح ذیل است:

۱. فرانسویان، مردمی غیر منظم هستند و در این خصلت در کل جهان بی‌نظیر می‌باشند.
۲. فرانسویان، مردمانی پیمان‌شکن و بدعهد می‌باشند و در این ویژگی شهره آفاق می‌باشند. نمونه بارز این خصوصیات، ناپلئون می‌باشد که بدعهدی و خلف وعده و خدعه و حيله، در سرشت او مخمر و عهود و موثیق او چون نقش بر آب بی‌ثبات و بی‌اثر است.
۳. فرانسویان، به رغم پیمان‌شکنی و بدعهدی‌شان، انسان‌هایی شجاع می‌باشند.
۴. فرانسویان، بر خصلت زشت تبعیض نژادی ارج می‌نهند و خود بدان معتقد و پایبند می‌باشند، زیرا آنان، به رغم دوستی و همکاری نزدیکشان با حکومت تیپو سلطان، کسی از مردم میسور را به انجمن اجتماعی خویش در شهر سرینگاپاتام (پایتخت ایالت میسور) راه نمی‌دادند و آن انجمن، تنها اختصاص به فرانسویان داشت.
۵. انقلاب فرانسه، شورشى به‌پاخاسته از سوی عوام می‌باشد که رهبری آن با روشنفکران بددین و ناباور بوده است. آنان نفی واجب‌کنند و اموال و نساء را بر یکدیگر مباح دانند و به قدم عالم، غلوی عظیم دارند و همواره راه شقاوت و طریق گمراهی پویند. و الحق، گوی سبقت از ملاحظه اولین و آخرین برده‌اند.

درباره این نوع نگرش عبداللطیف به فرانسویان، ملاحظات ذیل وارد است:

الف) مخالفت عبداللطیف با فرانسویان، بیشتر تحت تأثیر روش دشمنانه انگلیس بر ضد فرانسه بوده است تا از سر تحقیق و انصاف. البته بسیاری از صفاتی که وی به فرانسویان نسبت می‌دهد - از جمله بدعهدی آنان که مصداق بارزش در پیمان‌کن‌اشتاين^۱ جلوه کرد -

۱. برای اطلاع از محتوای این اطلاعیه و نمونه نیرنگ‌بازی، فریبکاری و عهدشکنی فرانسویان نسبت به ایران، ر. ک:

علی‌اصغر شمیم، *ایران در دوره سلطنت قاجار*، تهران، مدبر، ۱۳۷۵، ص ۶۲ - ۶۹.

حق می‌باشد، اما مهم این است که عبداللطیف این دشمنی را با فرانسویان نه به علت بد بودن آنها، بلکه به علت رابطه دوستی که با انگلیسی‌ها داشته است اتخاذ کرده است.

ب) اعتقاد عبداللطیف مبنی بر ضد خدا و بددین بودن فرانسویان نیز تحت تأثیر اندیشه‌هایی از انگلیسیان شکل گرفته بود که ادmond برک آنها را نمایندگی می‌کرد.

ج) به طور بسیار واضح و روشنی عبداللطیف در قضاوت میان انگلیس و فرانسه تبعیض قائل می‌شود و در بسیاری از موارد در مورد کارهای زشت انگلیسی‌ها - که مشابه همان کارهایی از فرانسویان بود که عبداللطیف به نقد آنها می‌پرداخت - از خود مسامحه و گذشت نشان می‌دهد. به عنوان مثال؛ وی می‌آورد که میان کشورهای غربی این هماهنگی وجود دارد که هر یک می‌تواند بر مملکتی بی‌صاحب که خارج یورپ باشد چیره شود، به شرط آنکه: نخست مردم آن سرزمین به اطاعت راضی شوند و دیگر آنکه مردم مورد یورش قرار گیرند و از سلاطین دیگر فرنگ استعانت نجویند. آن‌گاه، وی به ذکر دو مورد مشابه در حوزه رفتارهای سیاسی انگلیس و فرانسه می‌پردازد، ولی در مقام قضاوت، تنها فرانسویان را محکوم می‌کند. وی می‌نویسد:

جماعت انگریز که ملک هند را بی‌صاحب افتاده دیدند تسخیر نمودند و به ضبط خویش درآوردند. و فرانس مملکت مصر را به سبب غفلت مصریان و عثمانلو به حيله گرفتند. و در این اوقات، یکی از وجوه محاربه انگلیسیه با فرانس این است که پادشاه نیجاه روم [ترکیه عثمانی] در انتزاع مصر از [انگلیسیان] امداد خواسته و [آنان] را نیز امداد او موافق قانون از لوازم است و محافظت مملکت هندوستان که ضمیمه ملک [انگلیسیان] است از اهم مهمات [می‌باشد]. اگر چه فرانسویسان همه در جواب گویند که اعظام هندوستان نیز به ما توسل بسته‌اند؛ هرگاه شما آن مملکت را خالی کنید و به مالکانش رد نمایید، ما هم مصر را به سلطان روم واگذاریم و ما مصر را به رعایت گرفته‌ایم تا ملک هند را از شما انتزاع نماییم. ولیکن سخن فرانس را در باب هندوستان، فروغی از صدق نیست، چه، در هند، احدی نیست که لیاقت این امر را داشته باشد که از فرانس

استمداد کند. [تنها کسی که کمک خواست] تیپو ولد حیدر بود که به سبب خلل دماغی، تهوری داشت و دیوانه‌وار به اطراف دست و پایی می‌زد؛ او نیز معدوم و ناچیز گردید. (د) هنگامی که عبداللطیف کتاب تحفه العالم خود را از رهگذر دوستی با انگلیس‌ها می‌نوشت، از سوء اتفاق، ناپلئون، شعارهای زیبای انقلاب فرانسه را همراه با فزون‌خواهی‌های درازدستانه خود در مصر و عثمانی یدک می‌کشید و بدین علت، از آنجا که منافع انگلیس را در منطقه خاورمیانه به خطر انداخته بود، سخت در معرض دشمنی انگلیسی‌ها قرار داشت. کینه انگلیسی‌ها به طور حتم در نوع قضاوت عبداللطیف تأثیر داشت.

۴- ۲) گزیده محتوای غرب‌شناسی کتاب تحفه العالم

محتوای علمی: مطالب علمی کتاب تحفه العالم عبداللطیف، شامل کشفیات جغرافیایی مثل امریکا، علل پدید آمدن جزایر، معادن و رودخانه‌ها و... می‌باشد. شایان به ذکر است که این‌گونه مسائل علمی تقریباً همان مسائل علمی محافل آکادمیک انگلیس در آن زمان بوده است و این امر، اگر چه می‌تواند به عنوان قرینه‌ای دیگر از رابطه دوستانه عبداللطیف با انگلیسی‌ها به شمار آید، اما در عین حال، می‌تواند نشان از سطح آگاهی علمی وی نیز باشد. و نیز می‌تواند به عنوان اولین گزارش مهم از مطالب علمی جامعه آن روز اروپا مهم تلقی شود.^۱

محتوای سیاسی: در حوزه مباحث سیاسی، عبداللطیف بیشتر در زمینه شیوه دموکراسی غرب قلم می‌زند و به مطالبی از قبیل آزادی مطبوعات، برابری مردم در برابر قانون، مسلوب‌الاختیار بودن پادشاه، تأسیس مجلسی به نام مجلس شوری، حق توده مردم در تعیین نمایندگان مجلس شورا و... می‌پردازد. وی، همچنین، به یکی دیگر از پدیده‌های سیاسی مهم آن روز که از سده شانزدهم در زمینه پیوندهای جهانی میان دولت‌ها پدید آمده بود، یعنی مسأله موازنه قدرت‌ها و تعادل قوا اشاره می‌کند و می‌نویسد: «اگر [یکی از دولت‌ها] احیاناً بر لجاج اصرار کند و به استیصال دیگری کمر بندد، سلاطین دیگر، همگی به امداد ضعیف برخیزند و با

۱. سید جواد طباطبایی، *دبیاچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران*، همان، ص ۲۴۳.

طرف قوی محاربه کنند تا او را متقاعد سازند. و مصلحت در این، آن است که کسی زیاده قوت نگیرد، چه، اگر یکی قوی دست گردید، محتمل است که بر دیگران نیز تاخت آورد و مملکت را از همه انتزاع کند. پس امداد مغلوب در حقیقت، محافظت ملک خود است.»

محتوای حقوقی: سید عبداللطیف شوشتری در مورد اصلاح‌گری‌هایی که در زمینه دادگستری، برگزیدن وکیل دعاوی، ترتیب شرایطی که بتوان از پایمال شدن حقوق جلوگیری

کرد و دیگر مسائل قضایی نیز به شیوه‌ای گسترده سخن آورده که محروم بودن شاه انگلیس از دخالت در امور قضایی و اعمال غرض در آن از جمله آنها می‌باشد. طبیعتاً نگرارش این مطالب، برای خوانندگان ایرانی او به ویژه فتحعلی شاه و درباریان وی، که چشم درآوردن و حتی کشتن انسان‌ها در نظرشان امری روزمره و عادی بوده، حیرت‌انگیز جلوه می‌کرده است.^۱

سید عبداللطیف شوشتری از نخستین علمای ایرانی است که پیرامون دو چهره سیاسی — استعماری و چهره فکری غرب به‌طور گسترده سخن به میان آورده است. وی کتاب پرآوازه تحفه العالم خود را — که گزارشگر آگاهی‌های گسترده وی از جهان و دانش نو غرب می‌باشد — در سال ۱۲۱۶ ق یعنی درست در هنگامی نوشت که از یک سوی دانش و کارشناسی غرب و از سوی دیگر، رویه استعماری بورژوازی اروپا پا به پای یکدیگر اوج خود را آغاز کرده بود.

محتوای سیاسی و حقوقی کتاب تحفه العالم عبداللطیف شوشتری، همان مطالبی است که از آن تحت عنوان فکر و فرهنگ غرب یاد کرده‌ایم و از همین حیث باید کتاب سید عبداللطیف شوشتری را نخستین موضع‌گیری عالمان دینی در

۱. عبدالهادی حائری، همان، ص ۲۷۳ - ۲۸۰ و ص ۴۱۴ - ۴۲۰ (با تغییر و تصرف).

قبال غرب فکری دانست. البته باید توجه داشت که سید عبداللطیف شوشتری از زمره عالمان درجه دوم آن زمان بوده است. در خصوص جایگاه سید عبداللطیف شوشتری در توجه دادن و به تأمل کشاندن ایرانیان به اندیشه تجدد، یکی از نویسندگان معاصر می‌نویسد:

سید عبداللطیف شوشتری، تحفه العالم را اگر چه بیش از یک سده پیش از فراهم آمدن مقدمات جنبش مشروطه خواهی مردم ایران به رشته تحریر کشید، اما شایان توجه است که برخی از مفاهیم اندیشه مشروطیت را می‌توان در اثر او پیدا کرد و احتمال دارد که تحفه العالم نخستین نوشته فارسی بوده باشد که سخنی از مشروطیت و نهادهای سلطنت مشروطه در آن آمده است. شوشتری با تأمل در نهادهایی که به دنبال استقرار انگلیسیان در هندوستان ایجاد شده بود و توصیفی که از نظام مشروطیت انگلستان و برخی از کشورهای اروپایی پس از دوره نوزایش شنیده بود، کوشیده است تا به برخی از ویژگی‌های تجدد که از سه سده پیش از زمان او دگرگونی‌های بنیادینی را در مغرب‌زمین به دنبال آورده بود، اشاره کند.^۱

۳) غرب‌شناسی سلطان الواعظین

یادداشت‌های سلطان الواعظین در سفرنامه و سیاحت‌نامه وی - که در هند نوشته شده است - درباره غرب، تا حد زیادی شبیه یادداشت‌های عبداللطیف در تحفه العالم و آقا احمد کرمانشاهی در مرآت الاحوال می‌باشد. با این تفاوت که سلطان الواعظین بر خلاف آن دو، نه تنها از انگلیسی‌ها دفاع نکرده، بلکه شدیداً از آنها انتقاد کرده است.

سلطان الواعظین در آغاز سال ۱۲۲۱ق به هندوستان رفت و چون در اقامت پنج ساله خود در مرشدآباد و فیض‌آباد هند احساس کرد که در مناطق تحت سلطه انگلیس، تا حد قابل ملاحظه‌ای آزادی مذهبی وجود دارد. از این‌رو، تصمیم گرفت تا به کلکته که مقرر فرماندهی

۱. سید عبداللطیف شوشتری، *تحفه العالم*، ص ۳۱۵، نقل از: سید جواد طباطبایی، *دبیاچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران*، ص ۲۴۳.

انگلیسی‌ها بود برود و در آنجا به تبلیغ شیعه بپردازد. وی بر این امر، همت گذاشت و در نمازهای جمعه و جماعات از فتحعلی شاه به عنوان پادشاه دادگر برگزیده از سوی خدا یاد می‌کرد. یک خطبه معروف وی در کلکته که در آن به شکل صریحی از شیعه دفاع کرده بود، واکنش‌هایی ناسازگارانه در میان سنیان پدید آورد.

۱- ۳) سلطان الواعظین و انگلیس

خلاصه دیدگاه‌های سلطان الواعظین درباره انگلیسی‌ها به شرح ذیل است:

الف) انگلیسی‌ها با اشخاص و خانواده‌های ریشه‌دار و ذی‌نفوذ اعم از مسلمان، هندو و... و از جمله با علما و ارباب کمال، با احترام و وقار برخورد می‌کنند و متعرض اموال و عقار مقرر می‌شوند.

ب) انگلیسی‌ها در اکثر مراسم مذهبی مسلمانان و هندوها شرکت می‌کنند و حتی گاه در مجالس عزاداری امام حسین(ع) گریه هم

می‌کنند! آنها به سبب همین نوع

رفتارهای‌شان سبب نیک‌نامی و آبادی

مملکتشان شده‌اند.

ج) تمامی امور انگلیسی‌ها به مکر و

حیل و جمیع اوقات شبانه‌روز آنها

مصروف به دنیاداری است. آنها تنها به

قدر ضرورت بذل و بخشش می‌کنند و به

محضی که مشکل آنها حل شد، تغییر

سلوک و رفتار می‌دهند.

نکته درخور نگرش اینجاست که سلطان

الواعظین همانند سید عبداللطیف

به طور بسیار واضح و روشنی
عبداللطیف در قضاوت میان انگلیس
و فرانسه تبعیض قائل می‌شود و در
بسیاری از موارد در مورد کارهای
زشت انگلیسی‌ها - که مشابه همان
کارهایی از فرانسویان بود که
عبداللطیف به نقد آنها می‌پرداخت -
از خود مسامحه و گذشت نشان
می‌دهد.

شوشتری و آقا احمد کرمانشاهی رویه دانش و کارشناسی تمدن بورژوازی غرب را از نزدیک از دیده گذرانیده و کنجکاو وی تا جایی رسیده که کلکته پیشرفته روزگار فرمانروایی انگلیسیان را با کلکته روزگاران پیشین هم‌سنجی کرده، ولی در داوری خویش دچار ساده‌نگری نشده است. وی برخلاف آن دو اندیشه‌گر هم‌زمان خود، هم‌زمان بررسی‌های خویش، رویه استعماری تمدن بورژوازی غرب را با دیده انتقادی نگریسته و آن را محکوم ساخته و بنگاله را - که اهل هندوستان، عنوان جذت البلاد داده بودند - جنت اهل الکفر نامید. اساسا سلطان الواعظین بر خلاف آن دو، با پدیده استعمار سر ناسازگاری داشته است. وی، هر چند بسان سید عبداللطیف شوشتری - و در بیشتر موارد به پیروی از او - مطالب گوناگونی را بررسی می‌کند، اما چون برخلاف سید عبداللطیف شوشتری با استعمار سر ناسازگاری داشته، در بسیاری از زمینه‌ها سخنان ستیزه‌آمیز خود را نیز بر ضد استعمار غرب می‌گنجاند. یک نمونه این امر، سخن او درباره روند دستیابی اروپاییان بر قاره امریکاست. سلطان الواعظین ضمن آنکه تقریبا گفته‌های سید عبداللطیف شوشتری را در این زمینه بازگو می‌کند، آدم‌کشی‌ها و جنایت‌های غیرانسانی اروپاییان را که در آن روند، چهره می‌بسته نیز از دیده دور نمی‌دارد. البته به رغم این تفاوت، گاه در موارد و موضوعات مشابه، برخلاف انتظار مشاهده می‌کنیم که هردو به یک نتیجه رسیده‌اند. به عنوان مثال؛ می‌توان به نوع نگرش مشترک سلطان الواعظین و سید عبداللطیف شوشتری در مورد فراماسونری در انگلیس اشاره کرد. سید عبداللطیف شوشتری هواخواه انگلیسیان بوده و چیرگی آنان را بر هندوستان سودمند می‌دانسته است، پس کاملا طبیعی است که وی درباره فراماسونری در انگلیس، هرگز سخن و نوشته بدبینانه‌ای نداشته باشد، اما چنین انتظاری از سلطان الواعظین که انگلیسی‌ها مردمانی مکار و نیرنگ‌باز می‌داند و از پنهان‌کاری آنها کاملا مطلع می‌باشد، کاملا طبیعی است، در حالی که سلطان الواعظین نیز در این مورد، نه تنها به فراماسونری مشکوک نمی‌شود، بلکه از زبان برخی اروپاییان، برای آن فوایدی هم برمی‌شمارد!

سلطان الواعظین از فرانسویان و تکاپوهای استعماری آنان بسیار کم نام می‌برد. وی از

همکاری آنان با تیپو سلطان که مورد علاقه او بوده و وی را از غیرتمردی برخوردار می‌دانسته، آگاه بود؛ با این همه، از فرانسویان به نیکی یاد نمی‌کند، و بلکه طایفه مخدوله فرانسویس را یک فرقه شومیه از مردم یورپ به شمار می‌آورد.

۲-۳) سلطان الواعظین و استعمار انگلیس در هند

خلاصه دیدگاه سلطان الواعظین درباره حضور انگلیس در هند به شرح ذیل می‌باشد:

الف) تیپو سلطان قهرمان مبارز هندی (میسوری) شخصی قابل ستایش و ارجمند می‌باشد و پیمان همکاری حاکمان محلی هند با انگلیسی‌ها، علیه تیپو سلطان، معلول خفت عقل آنها می‌باشد.

ب) همکاری با انگلیسی‌ها حرام است؛^۱ زیرا همکاری با آنها مایه ننگ و خفت می‌باشد. سلطان الواعظین در این خصوص بدین مضمون می‌نویسد: «به خواهش میرعالم، یکی از سرشناسان دکن، رساله‌ای نوشتم و او آن رساله را به یک فرنگی که در حیدرآباد بود نشان داد. وی که در حال تحصیل علوم عرب بود، آن رساله را خواند و درباره چند موضوع دیگر از

۱. سلطان الواعظین در این خصوص می‌نویسد:

یکی از معاونین هندی گورنر انگلیسی، در استفتایی از من پرسید که آیا همکاری با انگلیسی‌ها در شریعت اسلام جایز است؟ حقیر در جواب نوشتم که این سؤال شما نه طرح از جانب شما به صلاح شماست و نه جواب دادن من به من صلاح من است. دوباره نوشت که من خودم به خدمت انگلیسی‌ها مشغول می‌باشم و این سؤال را صرفاً پرسیده‌ام تا تکلیف شرعی خودم را بدانم. من هم در جواب نوشتم: در نزد فقهای شیعه، بلاخلاف، شغلی که باعث اعانت انگلیسی‌ها باشد حرام است. آن شخص بلافاصله نزد گورنر رفته بود و تقاضای استعفا کرده بود. هر چه گورنر تلاش کرده بود که وی را از این کار منصرف کند نتوانسته بود و حتی وعده افزایش حقوق هم به وی داده بود، اما مؤثر نیفتاده بود. آن شخص در نهایت در مقابل اصرار بیش از حد گورنر ناگزیر می‌شود که فتوای مرا به وی نشان دهد. گورنر، داروغه شهر را که یک ایرانی الاصل شیعه بود، نزد من فرستاده بود و یادآوری کرده بود که این کار شما خلاف قانون فرنگ می‌باشد. ضمناً وی از من نیز تقاضای ملاقات کرده بود که من نپذیرفته و رد کردم.

من سؤال کرد. حقیر درباره آن موضوعات نیز رسائیلی نوشتم. پس از مدتی آن فرنگی، محمدعلی خان شوشتری را که دوست بنده بود، واسطه کرد تا از من بخواهد که در حیدرآباد بمانم. از آنجایی که ماندن نزد فرنگی منشأ بدنامی و در ظاهر، کسر و نقص اسلام بود، قبول ننموده بعد از چهار ماه از حیدرآباد رفتم». سلطان الواعظین یکبار دیگر نیز خواهش فرمانفرمای انگلیسی کلکته - که به واسطه تنی چند از علمای شیعه و سنی به سلطان الواعظین اعلام شده بود - مبنی بر ماندن وی در کلکته را به بهانه مرضی و سوء مزاج، رد می‌کند و بر خلاف میل فرمانفرمای انگلیسی به ایران می‌آید.

ج) هندیان به علت اجازه فرمانروایی دادن انگلیس مستحق سرزنش می‌باشند. تن‌پروری، بی‌عقلی و بی‌انضباطی رؤسای هند باعث شده تا انگلیس‌ها بر آنان چیره شوند. سلطان الواعظین به همین علت، مردم بنگاله را از قبیل حشرات الارض می‌خواند.

د) انگلیسی‌ها با کشاندن هندی‌ها به مواد مخدر، لهو و لعب، شراب و خمر و... فکر کمال و چیزهایی را که در اقوام سلف متعارف بود، مانند علم ریاضی، نجوم، حساب، هندسه، منطق و حکمت را از آنها گرفتند.

ه) انگلیسی‌ها از طریق رشوه دادن به مردم عوام و نیز برخی اعظم و بزرگان، توانستند بر انگلیسی‌ها تسلط پیدا کنند. سلطان الواعظین نحوه سلطه یافتن انگلیسی‌ها بر هندوستان را تقریباً با همان شیوه‌ای که عبداللطیف در تحفه العالم ذکر می‌کند، استدلال می‌آورد.

۳- ۳) گزیده محتوای غرب‌شناسی کتاب سفرنامه و سیاحت‌نامه سلطان الواعظین در هند درباره ایران: سلطان الواعظین مانند عبداللطیف در خصوص مسأله ایرانیان و استعمار معتقد است که سرشت ایرانی استعمارپذیر نیست و ایرانیان از این حیث با هندی‌ها تفاوت بنیادین دارند. وی همین استدلال را برای کارپرداز و منشی‌الممالک فرمانفرمای کلکته مطرح می‌کند. نامبرده می‌گوید: چون ایران مداخلی ندارد ما را التفاتی به ایران نبوده و نیست و الا به سهولت، تسخیر ایران از برای ما ممکن است. سلطان الواعظین از این پاسخ منشی‌الممالک

فرمانفرمای کلکته برمی‌آشوبید و در جواب ادعای وی، به باج ندادن ایرانیان به روس‌ها و اینکه اجازه ندادند که ایران مستعمره روس‌ها شود، اشاره می‌کند و می‌نویسد:

غازیان قزلباش و شجاعان ایران را قیاس به شغالان هندوستان نمودن، خیال‌پروری و فتنه خوابیده را بیدار کردن است. رؤسا و سلاطین ایران از مملکت‌داری آن‌قدر غفلت نمی‌ورزند تا بیگانه بر آنها دست تسلط خود را دراز کند. و اگر احیانا چنین امری اتفاق افتد، تمامی اهل ایران آرام و قرار خود را از دست می‌دهند و تا دفع و رفع کامل بیگانه از پای نمی‌نشینند. به اقرار حضرت فرنگان، در کل فرنگ، روسیه به حسب جمعیت و شوکت و شجاعت، از سایر، برتر و قوی‌تر می‌باشد؛ چند سال است که آنها را نخوت و غرور، اغوا نموده در صدد آشوب در ایران برآمده‌اند. اما مگر نمی‌بینی که چه قدر از آنها در این راه مقتول و فوج بسیاری از ایشان مخدول و منکوب گردیده‌اند؟ خداوند جبار، سلطانی ذی‌الاقدر مانند فتحعلی شاه را با شاهزاده‌ای نامدار مانند عباس میرزا را برای محافظت اهل ایران عطا کرده تا هیچ یک از کشورهای استعمارگر غربی به فکر این امر ناهنجار نیفتند.

درباره اعتقادات غرب: سلطان الواعظین صفحاتی چند از سفرنامه خود را به ویژگی‌های حکومت پایان کاتولیک و روند اصلاح‌گری‌های مذهبی و رفورماسیون اختصاص داده و آنها را به زبانی ساده و درخور نگرش تفصیل می‌دهد. وی می‌نویسد:

باور همگانی بر این بود که اگر کسی در امری از امور، با پاپ مخالفت کند، در دنیا، مبتلای به بلایا، و در آخرت، معذب به عذاب خواهد گردید. ولی با رشد علم و حکمت، باب مخالفت با پاپ باز شد و ستیز میان اهل علم با سران کلیسا (پادریان) روز به روز اشتداد گرفت. در پی این رویدادها، پادشاه انگلیس دستور داد تا حکما، انجیل را به زبان انگلیسی ترجمه نمایند تا تمام مردم آن مملکت به آن عمل نموده و محتاج به پادریان نباشند. کم‌کم، آن دسته از بزرگان و سلاطین که به اعانت پاپ آمده بودند، دریافتند که هیچ آتشی از آسمان بر حکما نبارید و هیچ عذابی هم بر آنها نازل نشد. این دسته نیز رفته‌رفته از اعتقادات خود دست شستند و از اعانت و امداد پاپ، دست برداشتند.

درباره علوم جدید غرب: سلطان الواعظین از پیشرفت‌ها و یافته‌های علمی اروپاییان روزگار خود در زمینه ریاضی، ستاره‌شناسی، حساب، کروی شکل بودن زمین و حرکت آن به گرد خورشید، ساعت، دوربین نجومی کپرنیک، ذره‌بین‌های بزرگ و محدبی که می‌توانست با تمرکز دادن نور، فلز را آب کند، آلات غریبه‌ای که با آنها دفع امراض سرد بلغمیه مثل فلج و رعشه می‌کردند، دستگاه‌های هواشناسی و پیش‌بینی هوا: ابزارهایی که برای اندازه‌گیری مسافت‌ها به کار برده می‌شده و... نیز در سفرنامه خود به طور گسترده‌ای سخن به میان آورده است. سلطان الواعظین یادآوری می‌کند که یک شخص تنها می‌تواند در یکی از این رشته‌ها متخصص شود نه در همه آنها. وی، حتی معتقد می‌شود که یکی از علل رشد اروپایی‌ها این است که در هر امری وارد می‌شوند آن را تا حد کمال به پیش می‌روند و در آن امر، متخصص می‌شوند. هرکس کاری را که مرتکب شود به کار و شغل دیگر نپردازد و تمامی اوقات را صرف همان

کار نماید تا به کمال آن برساند. مکرر از آنها [فرنگیان] شنیده‌ام که می‌گفتند: اعمار [عمرها] را این‌قدر گنجایش نیست که کسی در این مدت قلیل بتواند چند علم و صنعت و حرفه را فراگیرد و همه آنها را به جای قابل اعتنایی برساند.

یادداشت‌های سلطان الواعظین در سفرنامه و سیاحت‌نامه وی - که در هند نوشته شده است - درباره غرب، تا حد زیادی شبیه یادداشت‌های عبداللطیف در تحفه العالم و آقا احمد کرمانشاهی در مرآت الاحوال می‌باشد. با این تفاوت که سلطان الواعظین بر خلاف آن دو، نه تنها از انگلیسی‌ها دفاع نکرده، بلکه شدیداً از آنها انتقاد کرده است.

سلطان الواعظین درباره پیشرفت دانش پزشکی در میان اروپایی‌ها گزارشی دراز و مفصل می‌نویسد. وی بر آن باور است که اروپاییان به ویژه در جراحی، در کل روی زمین طاق و منحصر به فرد می‌باشند. او همچنین، از این کار انگلیسی‌ها که در معالجه فقرا و ضعفا،

مراعات حال آنها را می‌کنند، ستایش می‌کند. سلطان الواعظین از آبادانی کشور انگلیس و به ویژه شهر لندن نیز یاد می‌کند و در این باره تا حدی نیز راه غلو را طی می‌کند و می‌نویسد: نظافت و نزاهت شهر لندن به گونه‌ای است که چنانچه کل شهر را گردش نمایید، یک مشت خاشاک نمی‌توانی بیابی. وی علاوه بر توصیف تمیزی شهرهای انگلستان، به برق داشتن شهرها اروپا، جاده‌ها و راه‌های آسفالتی و زیبا نیز اشاره می‌کند.

وی همچنین، مطالب فراوانی پیرامون ویژگی‌های سرزمین‌های گوناگون جهان می‌نویسد و ضمن توصیف تقسیم‌بندی جغرافیایی جهان به چهار قاره اروپا، آسیا، آفریقا و آمریکا، صفحاتی فراوان از نوشته‌های خویش را به بحث پیرامون کشورهای اروپایی مانند اسپانیا، فرانسه، پرتغال، دانمارک، آلمان، روسیه، هلند و لهستان اختصاص می‌دهد. به عنوان مثال؛ وی از کشف قاره آمریکا و کوشش‌های زیاد کریستف کلمب و نیز جزایر فراوانی که در آن قاره یافت می‌شود، یاد می‌کند.

درباره سیاست غرب: سلطان الواعظین پیرامون نظام کشورداری و شیوه حکومت دموکراسی اروپایی نیز اشاره می‌کند. وی بیشترین مطالب این قسمت را به شرح پدیده دموکراسی در کشورهای اروپایی به ویژه انگلیس اختصاص می‌دهد. بدیع‌ترین و جالب‌ترین سخنان وی در این باره مربوط به محدود بودن حوزه اختیار شاه، نقش مردم در حکومت، مضرات استبداد و خودکامگی و... می‌باشد که برای ایرانیان آن زمان چیزهای تازه و جالبی بوده است:

اگر سلطان در امور سلطنت و مملکت‌داری مستقل و خودرأی باشد، بسی مفاسد روی خواهد داد. از همین روی، در انگلیس، امر سلطنت به سه طایفه پادشاه، امرا و رعایا تعلق گرفته است که اگر امری از امور عظیمه روی دهد تا آن سه فرقه یک رأی نشوند، آن امر صورت نگیرد.

با توجه به اینکه سلطان الواعظین یادداشت‌های خود را به دستور فتحعلی شاه می‌نوشته و امید داشته است که نوشته‌هایش مورد پسند او قرار گیرد، سخن وی پیرامون مسلوب الاختیار

بودن شاه و سود آن برای کشور، بسی مهم و درخور نگرش می‌نماید. سلطان الواعظین از آزادی مطبوعات در اروپا به ویژه انگلیس نیز سخن می‌گوید و می‌افزاید که در آنجا نویسنده‌ای اگر امر قبیحی از یکی از بزرگان - حتی از فرمانفرما و یا از پادشاه - ببیند، می‌تواند آن را بنویسد.

درباره حقوق غربی: سلطان الواعظین از وجود مرکزی به نام خانه عدالت در میان فرنگیان یاد می‌کند و در توصیف آن می‌نویسد:

در هر دادگاهی چهار قاضی خدمت می‌کنند که به لحاظ حقوق ماهیانه، هر چه بخواهند از دولت دریافت می‌کنند. حقوق بالای قاضی‌ها بدین علت است که از کسی رشوه نگیرند. اگر یکی از قاضی‌ها رشوه بگیرد از کار خود معزول می‌شود و الا تا مادام‌العمر به کارشان مشغول خواهند بود و معزول نمی‌شوند.^۱

مهم‌ترین نقد غرب‌شناسی سلطان

الواعظین این است که وی، اگر چه پدیده‌های نوین در آغازین روزگار اوج دو رویه تمدن بورژوازی غرب را نیک شناخته و به شیوه‌ای گویا و رسا به آگاهی ایرانیان و فارسی‌زبانان رسانده است، اما ضمن اینکه در مورد برخی از آن پدیده‌ها، نگرشی ستایش‌آمیز و غلوآمیز از خود نشان داده، اما اولاً هیچ توصیه‌ای برای چگونگی تعامل بایسته

سلطان الواعظین مانند عبداللطیف در خصوص مسأله ایرانیان و استعمار معتقد است که سرشت ایرانی استعمارپذیر نیست و ایرانیان از این حیث با هندی‌ها تفاوت بنیادین دارند.

ایرانیان با این پدیده‌ها نمی‌نماید و بلکه می‌توان ادعا کرد که بیشتر محتوای غرب‌شناسی

۱. عبدالهادی حائری، همان، ص ۲۹۰ - ۲۹۹ و ۴۵۲ - ۴۶۰، (با تلخیص، تغییر و تصرف).

سلطان الواعظین، توصیفی و نه توصیه‌ای می‌باشد. وی، هرچند از برخی پدیده‌های نوین به وجود آمده در غرب، ستایش می‌کند، اما هیچ مشخص نمی‌کند که ایرانیان باید چه نسبتی با این پدیده‌ها برقرار کنند، آنها را یکسره اخذ کنند یا یکسره طرد کنند و یا به اخذ بعضی و طرد بعض دیگر تن دهند؟

۴) غرب‌شناسی آقا احمد کرمانشاهی

آقا احمد کرمانشاهی (۱۱۹۱ ق) فرزند آقا محمدعلی کرمانشاهی بهبهانی (مجتهد پرآوازه و پرنفوذ) در حوزه نجف، از کلاس درس شیخ جعفر کاشف‌الغطا بهره یافت و پس از چند سفر علمی، در نهایت، در قم به درس خود ادامه داد و پیشرفت علمی قابل توجه کرد به گونه‌ای که رهبران پرآوازه مذهبی عصر وی، مانند میرزای قمی، شیخ جعفر کاشف‌الغطا و سید علی طباطبایی، برای وی، اجازه‌هایی نوشتند. وی، سپس در سال ۱۲۱۹ ق به منظور درخواست از میرعالم بهادر برای بنا کردن بقعه مبارکه کربلای معلی که واهبیان آن را در سال ۱۲۱۷ ق ویران کرده بودند، عازم هند شد و تا سال ۱۲۲۵ ق در آنجا باقی ماند و کتاب معروف و پرآوازه خود مرآت الاحوال جهان‌نما^۱ را در آنجا به رشته تحریر درآورد. از نظرگاه کلی، می‌توان مرآت الاحوال را کتابی از گونه تحفه العالم اثر سید عبداللطیف شوشتری و از آغازین نوشته‌هایی به شمار آورد که ایرانیان در واکنش نسبت به تمدن غرب از خود به جای گذارده‌اند. آقا احمد کرمانشاهی از دوستان عبداللطیف شوشتری بوده و در بسیاری از زمینه‌ها، تجربه‌هایی همسان وی داشت و در نوشتن کتاب مرآت الاحوال از کتاب تحفه العالم سید عبداللطیف شوشتری بهره گرفته است. این بهره‌گیری تنها در چارچوب نقل مطالب، محدود نیست، بلکه نامبرده در بسیاری از موارد از شیوه‌های استدلالی سید عبداللطیف

۱. این کتاب مشتمل بر آگاهی‌هایی سودمند پیرامون افراد سرشناس خانواده آقا احمد کرمانشاهی، مانند مجلسی اول، مجلسی دوم، نیای وی آقا محمدباقر بهبهانی و بسیاری افراد دیگر می‌باشد. بخش نخست این کتاب، به زندگینامه خود او اختصاص دارد که بیشتر این بخش، مربوط به روزگاری است که وی در هند می‌زیسته است.

شوشتری نیز پیروی کرده است. البته این سخن بدین معنی نیست که کتاب مرآت الاحوال از ارزش تهی بوده و مطلبی تازه ندارد؛ برعکس، کتاب یادشده دارای ویژگی‌های فراوانی است که کتاب عبداللطیف شوشتری فاقد آن است، زیرا سید عبداللطیف شوشتری نه ماه پس از ورود آقا احمد کرمانشاهی به هند، درمی‌گذرد و در نتیجه، بسیاری از خاطرات سفر آقا احمد کرمانشاهی، ناظر بر جریان‌ها و رویدادهایی است که پس از مرگ سید عبداللطیف شوشتری رخ داده است. از جمله این مسائل می‌توان به تحلیل آقا احمد کرمانشاهی از برقراری پیوند سیاسی، دیپلماسی و نظامی ناپلئون بناپارت با دولت فتحعلی شاه اشاره کرد.

روزگار درنگ آقا احمد کرمانشاهی در هند، کوتاه‌تر از دوران زندگی عبداللطیف در آن کشور بوده و خواه‌ناخواه، تجربه‌هایی کمتر از او آموخته است. با این همه، چون وی با مردم و با بلندپایگان انگلیسی و هندی آشنایی و آمیزش داشته و از همه مهم‌تر – همان‌گونه که از کتابش پیداست – برای به دست آوردن آگاهی‌هایی پیرامون جامعه هند و قدرت‌های حاکم در آنجا سخت کنجکاو بوده، از این روی نامبرده نیز پس از سید عبداللطیف شوشتری به حق، شایسته عنوان پیشرو در زمینه آشنایی ایران با تمدن بورژوازی غرب است.

۱- ۴) آقا احمد کرمانشاهی و انگلیس

خلاصه دیدگاه‌های آقا احمد کرمانشاهی در خصوص انگلیس به شرح ذیل است:

الف) آقا احمد کرمانشاهی در پیوندی دوستانه و رابطه‌ای تنگاتنگ با انگلیسیان بوده است و از این حیث، تا حد زیادی مانند سید عبداللطیف شوشتری می‌باشد. وی در بیشتر مواردی که نامی از انگلیسی‌ها می‌آورد، به تمجید و ستایش از آنها و در موارد بسیار کمی نیز به انتقاد آنها می‌پردازد. وی در جاهای مختلف کتاب مرآت الاحوال خود به نبوغ، درست‌کاری، آبادگری، مردی و مروت انگلیسی‌ها سخن به میان می‌آورد. فراز ذیل از جمله ستایش‌های آقا احمد از انگلیسی‌ها می‌باشد: «و حق و انصاف آن است که جماعت انگریزیه، اگر چه از دین اسلام و ایمان بیگانه‌اند، و لیکن طرف مراعات رعیت را فروگذار نکرده‌اند، چه، اگر عسکر

ایشان به مزرعه یا به شهری رسیدند، حتی امیر الامراء را مجال آن نیست که فلسفی و پیر گاهی از کسی به جبر گیرد و عساکر عظیمه و جماعت کثیره هر روز از ملکی به ملکی می‌روند و رعایا و برابرا را از آمد و شد ایشان اطلاعی حاصل نمی‌شود.»^۱

ب) دوستی آقا احمد کرمانشاهی با انگلیسیان به اندازه‌ای بوده که در کمتر موردی وی انگلیسی‌ها را مورد انتقاد قرار داده است. این مسأله در خصوص نوع رابطه آقا احمد کرمانشاهی با انگلیسی‌ها به اندازه‌ای به خود شکل افراط گرفت که وی حتی در مواردی اعمال قبیحه انگلیسی‌ها را که به وضوح با احکام شرع اسلام در تعارض بوده است نیز، مورد ستایش قرار داده است. به عنوان مثال؛ می‌توان به مسأله قماربازی به شیوه نوین آن - که لاتاری نام دارد و در سال‌های پس از شهریور ۱۳۲۰ ش در ایران به خود عنوان بخت‌آزمایی گرفت - اشاره کرد. جوامع سرمایه‌داری از لاتاری و قمار - که پیشینه‌ای طولانی‌تر از عمر سرمایه‌داری دارد - به عنوان یکی از آسان‌ترین روش‌های تهی ساختن جیب مردم استفاده می‌کردند. در خود انگلیس، اگر چه گه‌گاهی از لاتاری برای کارهای عام‌المنفعه مانند ساختن ساختمان موزه انگلیس در میانه‌های سده ۱۸ و تهیه هزینه‌های انقلاب امریکا در سال ۱۱۹۰ ق (۱۷۷۶ م) استفاده می‌کردند، ولی چون این کار به هر روی، یک قمار همگانی بود و خودبه‌خود فریبکاری و کلاهبرداری سوداگران سودگرا و دیگر تباهی‌ها را همراه داشت، پیوسته مورد مخالفت قرار می‌گرفت تا اینکه در سال ۱۸۲۶ م غیر قانونی اعلام شد و بعدها در امریکا نیز لاتاری به دلیل اینکه اخلاق مردم را به تباهی می‌کشاند، غیر قانونی اعلام شد. به رغم این مطالب، آقا احمد کرمانشاهی تا حدی از این عمل انگلیسی‌ها تمجید کرده است. وی، پس از روشن ساختن ویژگی‌های لاتاری، تنها به این جمله بسنده می‌کند که اگر این معامله را صورت شرعی بود، از اوضاع پسندیده می‌نمود. بدین‌سان، آقا احمد کرمانشاهی نه تنها زیان‌های قمار همگانی را دست کم از دیدگاه اسلام مورد انتقاد قرار نمی‌دهد، بلکه آن را از اوضاع پسندیده

نیز به شمار می‌آورد.

ج) به رغم دوستی آقا احمد کرمانشاهی با انگلیسی‌ها و ابای وی از انتقاد آنها، باز هم می‌توان در لابه‌لای کتاب وی، به گزیده‌هایی از انتقادات وی به انگلیسی‌ها دسترسی پیدا کرد که با شیوه‌ای کلی داوری وی درباره برنامه‌های استعماری انگلیسیان در هند چندان هم‌خوانی ندارد. به عنوان مثال؛ آقا احمد کرمانشاهی به هنگام ذکر رویارویی تیپو سلطان با انگلیسیان، تا حدودی لحن همدردی با تیپو سلطان را دارد و کسی را که خانه‌محرم تیپو بوده ولی به سود انگلیسیان به وی خیانت کرده، مردی بدذات و نمک به حرام می‌خواند و از این که کشته شد و به مراد دل خود نرسید، اظهار خوشحالی می‌کند. از سوی دیگر؛ آقا احمد کرمانشاهی به هنگام توصیف عظمت شهر کلکته - که خود معتقد است که این شهر به همت و کوشش انگلیسی‌ها آباد شده است - می‌آورد: مجملاً تمام هندوستان خراب شده است تا آن بندر آباد گردیده است. یا اینکه به هنگام تحلیل و تبیین چگونگی چیره شدن انگلیسی‌ها بر هندوستان، هرچند بیان وی سراسر ستایش از انگلیسی‌ها می‌باشد، در عین حال به روشنی وی، نیرنگ و حيله و مکر انگلیسی‌ها را نیز بیان کرده است.

۲- ۴) آقا احمد کرمانشاهی و استعمار فرانسه

آقا احمد کرمانشاهی مثل سید عبداللطیف شوشتری با استعمار فرانسه سر ناسازگاری داشت و این امر، دو علت داشت. از سویی، رابطه دوستانه و صمیمی آقا احمد کرمانشاهی با انگلیسیان، و از سویی، رابطه دوستانه و صمیمی وی با محمدعلی میرزا حاکم کرمانشاه در این قضاوت وی تأثیر داشت. افراد و گروه‌هایی بودند که با برنامه‌های نوسازی عباس میرزا - که با همکاری فرانسوی‌ها آغاز شد - سر ناسازگاری داشتند و محمدعلی میرزا (مرد مورد علاقه آقا احمد کرمانشاهی)، یکی از آنان بود. این شاهزاده قاجار، علت غائیة تألیف کتاب مرآت الاحوال به شمار می‌رفت، پس می‌توان مخالفت وی را با برنامه‌های استعماری فرانسه کاملاً طبیعی دانست. برخی از مطالبی را که آقا احمد کرمانشاهی در خصوص استعمار فرانسه با

تأکید بیشتر بدان‌ها اشاره می‌کند، به شرح ذیل است:

فقدان صلاحیت استعماری فرانسه: درنگ آقا احمد در هندوستان و نگارش کتابش با نخستین دهه سده ۱۹ و در نتیجه، با آغاز درگیری ایران در گرداب سیاست جهانی هم‌زمان بود. از رشته رویدادهای بسیار مهم آن دهه که در همین پیوند رخ داد، یکی جنگ‌های درازپای روس و ایران و دیگری کوشش فرانسه و انگلیس بر اجرای برنامه‌های استعماری خویش در ایران بود، و هر دوی این رشته از رویدادها در کتاب مرآت الاحوال آقا احمد کرمانشاهی انعکاس یافته است. از آنجا که آقا احمد کرمانشاهی از هواخواهان انگلیسی‌ها بود، خودبه‌خود همانند سید عبداللطیف شوشتری و به دلایلی همانند دلایل او، برنامه‌های استعماری فرانسویان را مورد انتقاد قرار داده و جنبه‌های زشت استعمارگری‌های انگلیس را از دیده دور داشته و بر بسیاری از آنها نیز صحه گذاشته است. به عنوان مثال؛ آقا احمد کرمانشاهی در این مسأله که آیا دولتی از اروپاییان حق آن را دارد که بر کشوری بیرون از مرزهای خود چیره گردد، عینا بسان سید عبداللطیف شوشتری اظهار نظر کرده و بر این اساس، یورش فرانسه بر مصر در سال ۱۲۱۳ق / ۱۷۹۸م را امری نادرست و یک درازدستی غیر مشروع به شمار آورده و استعمار انگلیس در هند را به علت دارای شرایط لازم بودن و به سبب عدم شایستگی هندویان بر کشورداری، کاری سخت بهنجار دانسته است. تفاوت استدلال وی با استدلال سید عبداللطیف شوشتری در این است که سید عبداللطیف شوشتری به این دلیل به انگلیسیان استیلا و چیرگی بر هند را داد که به دیده او، کسی از هندیان شایستگی اعتراض به انگلیسی‌ها را نداشت و تیپو سلطان هم که چنین کاری را انجام داد، دارای خلل دماغی معرفی کرد، ولی آقا احمد کرمانشاهی بی‌آن‌که نسبت خلل دماغی به تیپو دهد، استعمار فرانسه را در مصر محکوم، و استعمار انگلیس را در هند بجا می‌داند.

نتایج منفی انقلاب کبیر فرانسه: آقا احمد کرمانشاهی پیرامون انقلاب کبیر فرانسه در سال ۱۷۸۹م چیزی علاوه بر آنچه عبداللطیف گفته، نمی‌افزاید. از منظر وی، انقلاب کبیر فرانسه خودبه‌خود پدیدآورنده رسم ملوک الطوائفی و انواع فتنه و فساد و نهب اموال و قتل نفس بوده

است. این قضاوت در اندیشه آقا احمد کرمانشاهی در شرایطی رخ داده است که قریب به یک دهه از اشغال مصر توسط ناپلئون - آن هم با شعار بسط شعارها و اندیشه‌های انقلاب کبیر که ناپلئون خود را نماینده آن می‌پنداشت - گذشته است و به شدت در معرض انتقادات انگلیسی‌ها قرار داشته است.

غلو در صفات نکوهیده فرانسویان: دشمنی آقا احمد کرمانشاهی با فرانسویان باعث شده است تا وی از سویی نتواند برای آنها هیچ خصلت ممدوحه‌ای را شناسایی کند و از سوی دیگر، در تبیین و ذکر صفات مذمومه آنها نیز راه غلو بپیماید. به عنوان مثال؛ وی در توضیح کیفیت اختلاط زن و مرد در فرانسه، می‌نویسد: نکاح زن و شوهر در قوم فرنیسیس بالمره برداشته شده. این در حالی است که آزادی اختلاط زن و مرد، چیزی نبوده که مختص فرانسویان باشد، بلکه اکثریت اروپاییان و از جمله انگلیسی‌ها چنین بوده‌اند، اما آقا احمد کرمانشاهی درباره انگلیسی‌ها چنین چیزی را بیان نمی‌کند.

۳-۴) آقا احمد کرمانشاهی و استعمار در ایران

آقا احمد کرمانشاهی در کتاب مرآت الاحوال خود، علاوه بر شمردن معایب و مضرات حضور فرانسه در ایران، می‌نویسد که افسران فرانسوی، پس از نفوذشان در میان افسران ایرانی، در دل آنها تخم نفاق و طمع می‌کارند. وی، پیشنهاد هر چه سریع‌تر بیرون کردن آنها را از ایران می‌دهد. در متن ذیل تا حدودی نگرش آقا احمد نسبت به فرانسویان مشخص می‌شود:

سفیران و ایلچیان [فرانسوی، به سرپرستی ژنرال گاردان] از جانب ایشان [فرانسویان] با تحف و هدایای بسیار در دارالایمان ایران به پایه سریر سلطنت شهنشاه، درخواست نمودند که امنای دولت قاهره را به ایشان سر رأفت و الطاف باشد و اجازه دهند که از راه خشکی از مملکت ایران عبور کرده بر سر هندوستان رفته جماعت انگریز را اخراج کنند و از حضور شاهی نیز چند هزار سپاه جرار به جهت تقویت و اعزاز و اعتبار به ایشان مرحمت شود. چون انگریزان از این مرحله آگاهی یافتند، زوال دولت خود را از

هندوستان معاینه دیدند، مستر جونس و مستر مالکم را که نهایت کارآموده و با تجربه و هوش و عقلند، به کرات به دربار گیتی‌مدار [ایران] فرستاده، امنای دولت را از قبول این معنی واداشتند و بحمدالله سبحانه این بلیه عظمی از سر ایران رفع شد؛ زیرا که پرواضح بود که اگر آن قوم [فرانسوی] با سپاه و دستگاه، داخل مملکت ایران می‌شدند، باز بیرون کردن ایشان نهایت دشوار بود و بدون محنت بسیار و کشته شدن چندین هزار نفس از مسلمانان، میسر نمی‌شد. و طریقه عقل و حزم مقتضی آن است که اصلاً از این طایفه احدی را در پایه سریر سلطنت رخنه و آمد و شد ندهند؛ زیرا که تمام آن فرقه در چرب‌زبانی و چاپلوسی و تسخیر قلوب حکام و رعیت و انواع فتنه و نفاق فیما بین رؤسا و منقلب ساختن سروران از پادشاهان و رعایا را از سرداران یگانه روزگارند و در هر ملکی که راه یافته‌اند، اول به نوع عجز و انکسار و تجارت و سفارت و نوکری و چاکری بوده است و آخر الامر رفته‌رفته آن ملک را مسخر نموده‌اند. اگر چه اهالی ایران، بشرطبیعت و پلنگ‌خاصیتند و حکومت خلاف مذهب - خصوص کافر - با حیات ایشان جمع نمی‌شود و لیکن واقفان به کار و مردمان آموزگار را از تردد سفرای ایشان به دارالسلطنه [ایران] نهایت تشویش است؛ زیرا که این جماعت [فرانسوی] در اعلی درجه مکر و خدع‌اند و اغلب سرداران ایران در نفاق و طمع به درجه قصوی رسیده‌اند. و لهذا سپاه را نیز از ایشان دلخوشی و رضامند تمام، حاصل نیست و از تراکم این امور، عقل خردمند را خوف رسیدن چشم‌زخم به پایه سریر سلطنت [ایران] بسیار است.^۱

نکته اصلی در اینجا است که وی دشواری ایران را تنها در پیوند با فرانسویان می‌بیند نه انگلیسیان. از همین روست که پس از آنکه فرانسویان ایران را ترک گفتند و انگلیس، نفوذ استعماری خود را در ایران و دربار فتحعلی‌شاه گسترده، آقا احمد کرمانشاهی سخنی که نشانه نگرانی وی باشد، در کتاب خود نگنجانید.

۱. احمد کرمانشاهی، مرآت الاحوال، ص ۲۸۰، ۲۸۱.

۴-۴) گزیده محتوای غرب‌شناسی کتاب مرآت الاحوال

محتوای سیاسی: آقا احمد کرمانشاهی از جمله مسائل سیاسی مربوط به غرب، به بحث دموکراسی اشاره می‌کند و آن را نظامی معرفی می‌کند که پادشاهی و لوازمات آن، موقوف بر یک شخص نباشد. از نظر آقا احمد کرمانشاهی نظام دموکراسی بر نظام پادشاهی برتری دارد و وجه این برتری نه لزوماً به این دلیل که در نظام دموکراسی، استبداد کمتر از نظام پادشاهی است، بلکه به این علت که وی معتقد بوده است که در نظام‌های پادشاهی، با مرگ پادشاه، مفاسدی عظیم نصیب مملکت و مردم می‌شود، اما در نظام دموکراسی، با مرگ یک یا چند شخص، چنین مفاسدی به وجود نمی‌آید.

وجه نظر دیگر آقا احمد کرمانشاهی از طرح مسأله دموکراسی، نقد تلویحی نظام‌های پادشاهی شرقی از جمله ایران بوده است. وی با ذکر فواید نظام‌های دموکراسی - مثل تقسیم قدرت و اختیارات حکومتی میان پادشاه، وزیران و نمایندگان پارلمان - در حقیقت به نقد نظام‌های غیر دموکراسی مثل پادشاهی پرداخته است. هرچند قراینی وجود دارد که البته به نظر می‌رسد که آقا احمد کرمانشاهی در این توصیف خود از دموکراسی - که در حقیقت قصد توصیف دموکراسی انگلیسی را داشته است - چندان راه صواب را نرفته است، زیرا کارشناسان تاریخ مشروطیت انگلیس، مانند ویلیام فله‌مینگ، شوپلر و وستون می‌آورند که از نیمه‌های سده ۱۷ تا آغازین دهه‌های سده ۱۹ (که با زمان نگارش کتاب آقا احمد مصادف بوده است)، قانون اساسی مبتنی بر حکومت آمیخته (mixed government) در انگلستان مورد قبول بوده است؛ بدین معنی که ارکان دستگاه حاکم بر سه اصل پادشاهی، اشرافی‌گری و دموکراسی بنیاد شده بود که نمایندگان آن ارکان، به ترتیب، شاه، مجلس اعیان (سنا) و مجلس عوام (شورای ملی) بودند و بر خلاف آنچه آقا احمد کرمانشاهی آورده است، آنان از وزیران به عنوان یکی از نیروهای مستقل سه‌گانه حکومت آمیخته سخن نرانده‌اند. پیش از آقا احمد کرمانشاهی نیز، سید عبداللطیف شوشتری در مورد تقسیم مسئولیت‌ها در رژیم حاکم بر انگلیس، از سه فرقه پادشاه، امرا و رعایا یاد کرده است که آن هم چندان روشن نیست. چندی

پس از نوشته آقا احمد کرمانشاهی، میرزا صالح شیرازی در همین زمینه با دقت بیشتری سخن گفت و آن سه فرقه را پادشاه، خانه خوانین (سنا) و خانه وکیل رعایا (مجلس شورا) خواند. البته از نوشته‌های آقا احمد کرمانشاهی برمی‌آید که وی، هرچند به برتری و فواید نظام‌های دموکراسی نسبت به نظام‌های پادشاهی اذعان اعتراف دارد، در عین حال، خواهان تحقق چنین نظامی در ایران نمی‌باشد. به عنوان مثال؛ وی که قوام یک حکومت مبتنی بر دموکراسی را به مجلس شورای آن می‌داند، در این خصوص می‌نویسد:

رکن سوم، مجلس پرلمنت است و اهل آن را عمده‌الرعا یا نامند. همه ذی‌هوش و صاحب عقل و دانش و از نفسانیه مبری و از انانیه معری و همیشه اوقات ایشان مصروف صلاحدید امور مملکت و پادشاه و رعیت است. و هر یک را ضابطه آن است که اغماض از حق نکند و الا در نظر همگان، خوار و حقیر و از درجه اعتبار، ساقط خواهد شد. و اول مشغله ایشان آن است که دفتر اخراجات آن سال را که به واسطه وزرا درست شده است به نظر انصاف ملاحظه می‌کنند که اگر پسندیده شد، به کمال خود می‌گذارند و الا حک و اصلاح می‌نمایند. و جمله کارهای جدید، موقوف بر مشورت ایشان است و هر چه به خاطر پادشاه و امرا یا سایر عقلای انگلیس در امور ملک و اهل آن رسد، در پرلمنت ظاهر می‌نمایند. اگر آن جماعت پسند نمودند، حکم به اجرای آن می‌شود و الا فلا. و در نرخ اشیا و قوانین جزویه و کلیه که در امور معاشی اهل مملکت یا شهری مفید است، سخن کنند. و قوانین ریاست و لشکرکشی و تجارت و عدالت و غیرها تمام، ساخته و پرداخته رأی این جماعت است.

محتوای علمی: بخش قابل توجهی از کتاب مرآت الاحوال آقا احمد کرمانشاهی ناظر به مسائل نوین علمی در اروپا می‌باشد. از جمله مباحث علمی نوینی که آقا احمد کرمانشاهی ذکر می‌کند، می‌توان به مباحث ذیل اشاره کرد:

۱. برخی مباحث نجوم (عمدتاً دیدگاه کپرنیک): علت اینکه وی این مبحث را چندان به اندازه عبداللطیف مبسوط بحث نمی‌کند، این است که وی به اندازه عبداللطیف به علم نجوم و هیأت

قدیم مسلط نبوده است.

۲. بیمه و فواید آن: آقا احمد کرمانشاهی در این خصوص دیدگاه خاص خود را دارد. وی هرچند برای این معامله فوایدی را ذکر می‌کند، اما معتقد است که بیمه، معامله‌ای خلاف شرع است مگر اینکه شخص بیمه‌شونده کافر باشد!

۳. صنعت چاپ: آقا احمد از صنعت چاپ به شدت ستایش می‌کند و در این خصوص می‌نویسد: «حق آن است که به این عمل، [اروپاییان] اکثر امور را بر خود و دیگران آسان کرده‌اند و علاوه، در سال مبلغ کلی عاید ایشان می‌شود.»

رستم الحکما از نخستین علمایی است که به طرح مباحث مربوط به غرب و نقد آن، توجه ویژه مبذول داشته است. آگاهی و حساسیت وی به خصوص نسبت به مسأله استعمار تا جایی بوده که آشکارا بر استعمار انگلیس می‌تازد و انگلیسیان را فریبکار می‌خواند.

۴. نظام آموزشی غربی: آقا احمد، سخت شیفته مدارس جدید و نظام آموزشی جدید غرب (به ویژه انگلیس) شده است. وی در توصیف این مدارس و نظام آموزشی جدید می‌نویسد: «هر کسی از هر صنف از مسلمانان و انگریز و غیرهم که خواهد در آن رود و به تحصیل مشغول شود، و علما و مدرسین از هر علم و هر صنف مقرر کرده‌اند و موجب آنها تمام از سرکار داده می‌شود، و از محصلین، هر کسی که اصحاب دول است، اخراجات او بر ذمه خود او است و اخراجات فقرا بر سرکار است. از الف و با گرفته تا به مراتب عالیه را تمام به وضع مرغوب و به نوعی که سهل و آسان به دست آید در کتب نوشته‌اند. و علاوه، کتب و رسایل چند در بیان جزئی و کلی امور معیشت از طریقه زن و شوهری و طبخی و نجاری و جراحی و بنایی و نقاشی و جهاز کشتیرانی و حکومت و تجارت و غیر آنها نوشته‌اند، و در هر باب که قاعده بیان می‌کنند، تصویر آن را نیز به آن نهج که نوشته‌اند، نقش می‌نمایند که مطالعه کننده را

حاجت به تعلیم کمتر شود، بلکه صاحبان هوش به مجرد ملاحظه، مطلب را دریافت می‌کنند. و چون کسی از قوم انگریز در مدرسه کامل و به زبان‌های مختلفه آگاه شد و لایق خدمت گردید، او را به یکی از خدمات سرکاری معین کنند و از قوم مسلمین اگر کسی ترقی کرد و مدرس و قاضی‌القضات گفتند که لایق افتا و قضا شده است در ضلعی از اضلاع وی را منصوب نمایند.»

۵-۴) نقد غرب‌شناسی آقا احمد کرمانشاهی

هر چند آقا احمد کرمانشاهی به همراه دیگر افراد از قبیل عبداللطیف شوشتری، سلطان الواعظین، رستم‌الحکما و... از نخستین ایرانیانی هستند که به مسأله غرب توجه کرده‌اند و از زاویه آن به نقد و بررسی و پیشنهاد برای ممالک اسلامی به ویژه ایران داده‌اند، در عین حال، می‌توان بر غرب‌شناسی آقا احمد کرمانشاهی، ملاحظات ذیل را عنوان کرد:

* غرب‌شناسی توصیفی (نه توصیفی - توصیه‌ای): آقا احمد کرمانشاهی روح و ویژگی‌های بنیادی روزگار خود را به خوبی درنیافت، و با آنکه از دو رویه تمدن غرب - هم دانش و کارشناسی و هم استعمار و استثمار غرب - به شیوه‌ای گسترده سخن گفت، ولی پیوندهای استوار آن دو پدیده را نشکافت و در آن مقطع حساس تاریخ به هم‌میهمان خویش ره‌گشایی نکرد و نگفت که مردم ایران، آن روزها چه باید می‌کردند و با دانش و کارشناسی غرب، که استعمار را نیز در پی خود یدک می‌کشید و با هم‌دست شدن با یکدیگر، سراسر جهان را مورد تهدید قرار داده بودند، چگونه باید رویارو می‌شدند. در حقیقت می‌توان چنین گفت که غرب‌شناسی آقا احمد کرمانشاهی نیز مانند دیگر غرب‌شناسی‌های اولیه، غرب‌شناسی توصیفی است و نه توصیفی - توصیه‌ای.

* عدم اعتقاد به ضرورت تحقق برخی شیوه‌های غربی مثبت (در نظرگاه وی) در ایران: وی به هنگام توصیف شیوه حکومتی پارلمانی انگلیس، نه تنها جنبه‌های استبدادی و ستمگرانه حکومت یک تن را از دیده دور داشت، که چنین می‌نماید حکومتی را که به گفته خود وی استوار بر پایه رأی‌جویی، دادگری و دادگستری و سلب اختیارهای مطلق از شاه بود، برای

ایران نمی‌خواستند و از این روی، آن‌گونه حکومت را و آن‌گونه دربار کم‌قدرت را برای ایران توصیه نمی‌کند. نیز از همین روست که به گاه سنجش میان دربارهای پادشاهی ایران و انگلیس، به رغم سخنان طولانی خود پیرامون گسترش و حاکمیت عدالت در انگلیس، دربار ایران را به عنوان دربار الوهیت می‌پذیرد و می‌نویسد:

از بعضی از ثقات شنیدیم که می‌گفت: از مستر مالکم [جان ملکم که در سال ۱۲۱۶ ق / ۱۸۰۱ م از سوی کمپانی هند شرقی انگلیس به دربار فتحعلی شاه آمده بود] پرسیدم که دربار سلطانی را در ایران به چه وضع مشاهده کردید؟ گفت: دربار سلطنت ندیدم، بلکه دربار الوهیتش دیدم. و حق آن است که در این مرحله حق با ایشان است و مورد ملامت نیستند: گزش بینی و دست از ترنج نشناسی / روا بود که ملامت کنی زلیخا را؟

غرب‌شناسی جانبدارانه: پرونده غرب نزد آقا احمد کرمانشاهی در ساحت دوستی وی با انگلیسی‌ها گشوده شد و این امر باعث شد تا وی هرگز نتواند نگاهی کامل و شامل به غرب بیندازد و درباره آن قلم بزند. توصیفات اغراق‌آمیز^۱ وی از انگلیسی‌ها - که می‌توان ادعا کرد که این توصیفات ستایش‌آمیز به رغم شناخت دقیق وی از انگلیسی‌ها رخ داده است - انسان را نسبت به همه نوشته‌های وی در معرض تردید قرار می‌دهد.^۲

۵) غرب‌شناسی رستم الحکما

رستم الحکما از نخستین علمایی است که به طرح مباحث مربوط به غرب و نقد آن، توجه ویژه مبذول داشته است. آگاهی و حساسیت وی به خصوص نسبت به مسأله استعمار تا جایی بوده که آشکارا بر استعمار انگلیس می‌تازد و انگلیسیان را فریبکار می‌خواند. وی، افزون بر آنچه پیرامون گام‌های استعمارگرانه انگلیس در روزگار کریم‌خان زند آورده، در مقدمه‌ای

۱. به عنوان مثال؛ وی می‌نویسد: «تا به حال نشنیدیم و ندیدیم که از صاحبکاران قوم انگریز، دلقک اراند باشد،

بلکه هر که از جهاز به ساحل هندوستان فرود آمد، از صاحبان عالی‌شان است.».

۲. عبدالهادی حائری، همان، ص ۲۹۹ - ۳۰۶ (با تلخیص، تغییر و تصرف).

خیالی که در روزگار فتحعلی شاه بر رستم التواریخ افزوده، مکر و خدعه انگلیسیان را باز یادآوری می‌کند و از زبان برخی از مردم از نواب بنده‌پرور می‌خواهد که «مرخص بفرما تا فرنگیان [یعنی انگلیسیان] را به آتش بسوزانیم؛ زیرا که اراده خیانت دارند.» وی با بهره‌جویی و الهام از رویدادهای هندوستان و سیاست‌های ویژه‌ای که انگلیسیان برای استعمار آن کشور به کار برده بودند، به فتحعلی شاه و دیگر خوانندگان فارسی‌زبان خود به روشنی هشدار می‌دهد که «ایل انگلیز و فرنگیان با مکر و خدعه و دست‌ان و تزویر بر ملت‌های واپس‌مانده چیره می‌شوند و آنان را اسیر خویش می‌سازند. باید از فریبکاری‌های آنان آگاه شویم و گرنه، با فراهم ساختن سی - چهل هزار لشکر هم برای جنگ با آنان به جایی نخواهیم رسید.» رستم الحکما از اینکه می‌بیند که کتب مختلفه در هر رشته علمی و فنی با حيله و تزویر انگلیسی‌ها از بین می‌رود و یا اینکه به کتابخانه‌های فرنگ منتقل می‌شود و در معرض تماشای ایلچیان قرار می‌گیرد، سخت اظهار ناراحتی می‌کند.^۱ رستم الحکما از معدودترین عالمانی است که در مرحله نخست غرب‌شناسی علما، به هیچ‌یک از شئون غرب دل نداده و اظهار شیفتگی و شیدایی نکرده است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی